

۱

رقارهای سیاسی

امام علی علیه السلام ۱

برداشتی از کتاب نهج البلاغه و زمانه ما

مرحوم شهید مطهری در بیان سیره عملی علی علیه السلام در خصوص می‌فرمایند:

امیرالمؤمنین با خوارج در منتهی درجه آزادی و دموکراسی رفتار کرد. او خلیفه است و آنها رعیتش، هر گونه اعمال سیاستی برایش مقدور بود اما او زندان‌شان نکرد و شلاق‌شان نزد و حتی سهمیه آنان را از بیت‌المال قطع نکرد، به آنها نیز همچون سایر افراد می‌نگریست.



رهبر انقلاب : ۳۰/۰۶/۱۳۹۵

تدبیر»؛ برای جامعه‌ی اسلامی تدبیر اندیشیدن؛ دشمن را جدا کردن، دوست را جدا کردن، دشمن را به چند طبقه تقسیم کردن.



امیرالمؤمنین سه جنگ داشت؛ این سه جنگ با سه دسته دشمن بود اما با اینها مثل هم نجنگید. جنگ با معاویه و با شام یک جور بود، جنگ با بصره جور دیگری بود. آن وقتی که حضرت با طلحه و زبیر می‌جنگید، جور دیگری می‌جنگید. آنجا زبیر را میخواست، وسط میدان جنگ با او حرف میزد، نصیحت میکرد که «برادر سوابق ما یادت باشد؛ این همه ما با هم شمشیر زدیم، این همه با هم کار کردیم»؛ اثر هم کرد، البته زبیر کاری که باید میکرد نکرد، باید میپیوست به امیرالمؤمنین، این کار را نکرد اما میدان جنگ را رها کرد و رفت؛ رفتار او در جنگ با طلحه و زبیر این جور است. اما رفتار او با شام این جور نیست؛ به معاویه حضرت چه بگوید؟ بگوید ما و تو با همدیگر بودیم؟ کی با هم بودند؟ در جنگ بدر مقابل هم ایستادند؛ امیرالمؤمنین جدّ او و دایی او و قوم و خویش و فک و فامیل او را از دم تیغ گذرانده؛ سابقه‌ای با هم ندارند. او هم از همان دشمنی‌ها دارد استفاده میکند و با

امیرالمؤمنین می‌جنگد. امیرالمؤمنین دشمنها را تقسیم‌بندی می‌کرد؛ در قضیه‌ی نهروان که [دشمنان] ده هزار نفر بودند، حضرت گفت از این ده هزار نفر هرکسی که بیاید این طرف این پرچمی که من نصب کرده‌ام، ما با او جنگ نداریم؛ آمدند، اکثر [آنها] آمدند این طرف. حضرت فرمود بروید، رهایشان کردند. بله، آنهايي که ماندند و لجاج کردند و تعصب کردند، با آنها جنگید؛ بر آنها هم غلبه پیدا کرد. یعنی تدبیر در اداره‌ی کشور؛ شناختن دشمن، شناختن دوست؛ همه‌ی دشمنان یک‌جور نیستند؛ از بعضی‌ها صرف‌نظر کرد. بعضی‌ها با امیرالمؤمنین همان اول کار بیعت نکردند؛ مالک اشتر بالاسر حضرت ایستاده بود، شمشیر هم دستش بود، گفت یا امیرالمؤمنین! اجازه بده این آدمی که با تو بیعت نمی‌کند گردنش را بزنم؛ حضرت خندیدند، گفتند نه، این جوان هم که بود، آدم بد اخلاقی بود، آدم تندی بود؛ حالا هم پیر شده، تندتر شده، بگذار برود؛ ولش کردند و رفت. این تدبیر است؛ بالاترین تدبیر این است که یک کسی که در رأس قدرت است، بداند با چه کسی طرف است و با هر کسی چه‌جور باید رفتار بکند؛

فهرست

۶.....	خودی و غیرخودی در نهج البلاغه
۱۰.....	توافق و ترافق در نهج البلاغه
۱۴.....	قدرت دورن زا در نهج البلاغه
۱۸.....	استکبار و استضعاف در نهج البلاغه
۱۹.....	الف) استضعاف فکری
۲۰.....	ب) استضعاف اقتصادی
۲۱.....	ج) استضعاف سیاسی
۲۳.....	راهی که دستگاه قضا باید طی کند
۲۳.....	الف) عدم تبعیض در رسیدگی به پرونده‌ها و صدور حکم:
۲۵.....	ب) سرعت و قاطعیت در اجرای حکم:
۲۶.....	ج) دقت در کنار سرعت و قاطعیت
۲۷.....	د) برخورد واقعی و مستمر و نه برای ارضاء افکار عمومی:
۲۷.....	ت) توجه به رفع زمینه های جرم خیز
۲۹.....	آزادی بیان
۲۹.....	الف : گسترش نفاق و دورویی
۳۰.....	ب : افزایش خطا
۳۰.....	ج : کبر حاکمان
۳۷.....	لزوم تحقق آزادی سیاسی اجتماعی

گفت و گو به جای مجادله ۳۸

گسترش عقلانیت ۳۹

وحدت در بیان و بنان علی علیه السلام ۴۱

خودی و غیر خودی در نهج البلاغه

مقام معظم رهبری در دیدار دست‌اندرکاران انتخابات با توجه به مسئله تأیید صلاحیت‌ها و نقش شورای نگهبان در این زمینه فرمودند:

" بنده گفته‌ام و باز هم می‌گویم که آن کسانی که حتی نظام را قبول ندارند بیایند در انتخابات شرکت کنند، رأی بدهند، اما نه این که کسی که نظام را قبول ندارد، بخواهند مجلس بفرستند. هیچ جای دنیا چنین چیزی وجود ندارد که وقتی ما گفتیم آقا شما که نظام را قبول نداری بیا، بگوید خیلی خوب، پس اجازه بدهید من به کسی رأی بدهم که او هم نظام را قبول ندارد؛ این معنی ندارد. در هیچ جای دنیا در مراکز تصمیم‌گیری، آن کسی که اصل نظام کشور را قبول ندارد راه نمی‌دهند؛ (حتی) یک جاهایی با اندک تهمتی طرف را کنار می‌زنند.

همین کشور آمریکا که امروز خودش را نماد آزادی و مانند اینها معرفی می‌کند و یک عده آدم‌های ساده‌لوح هم قبول می‌کنند و ترویج می‌کنند، در آن دورانی که جریان چپ در دنیا وجود داشت - اینها البته حالا مطرح نیست - اینها هرکسی را به اندک بیانی که نشان‌دهنده یک گرایش ضعیف به تفکرات اقتصادی سوسیالیستی مثلا بود، با قاطعیت رد می‌کردند. کمونیست نبود، معتقد به کمونیسم هم نبود، معتقد به سوسیالیسم هم نبود، اما اگر یک رگه مختصری در مسائل اقتصادی نشان می‌داد، ردش می‌کردند؛ همین جایی که حالا اسم آزادی و اسم دموکراسی و مانند اینها را می‌آورند و به ما اعتراض می‌کنند که شما چرا شورای نگهبان دارید."

به همین مناسبت مسئله «خودی و خودی» و جایگاه تأیید صلاحیت در خصوص کارگزاران حکومتی را از منظر نهج‌البلاغه مورد توجه قرار دهد.

در نهج‌البلاغه خودی و غیر خودی را در دو بخش می‌توان مورد بحث قرار داد:

اول عموم مردم و دوم کاندیداهای ورود به عرصه قدرت.

علی علیه‌السلام که در نگاه به مردم، بحث خودی و غیر خودی را رد می‌کنند. به عنوان نمونه در نامه‌ی ۵۳ خطاب به مالک می‌فرمایند: قلبت را مالمال از محبت به مردم نما و نسبت به اینان درنده خو مباش که

خوردن اینان را غنیمت شماری؟ که مردم دو دسته‌اند. یا شبیه تو هستند در خلقت و یا برادر تو هستند در دین.

ایشان در جریان حمله غامدی به انبار و تعرض به یک زن مسلمان و زن غیر مسلمان که در ذمه مسلمین بوده است چنان برمی‌آشوبند که بیان می‌دارند اگر انسان مسلمان از این غم بمیرد بر او ملامتی نیست. اما در سطح دوم و در مورد کسانی که در بدنه حاکمیت وارد می‌شوند چنین نیست و علی علیه‌السلام تعبیری محرم و نامحرم و خودی و غیر خودی را مطرح می‌کنند و بارها و بارها معیارهایی را برای گزینش و به کارگیری در پست‌های حکومتی مطرح می‌کنند. به عنوان نمونه در نامه به مالک می‌نویسند: «انظر فی أمور عمالک فاستعملهم اختیاراً.» آنان را با آزمایش (و تحقیق و کشف صلاحیت) به کار بگمار. یا در عبارت دیگری بیان می‌دارند:

" ای مالک! کارمندان را که اهل تجربه و شرم و حیا و از خانواده‌های صالح که در اسلام پیشگام‌ترند. انتخاب کن زیرا اخلاق آنها کریم‌تر و خانواده‌شان پاک‌تر و کم‌طمع‌تر و در سنجش عواقب امور بیناترند.^۱ در همین نامه علی علیه‌السلام با صراحت یکی از ویژگی‌ها را تعلق به جبهه خودی می‌دانند. کسی که در مسند مسئولیت در نظام اسلامی قرار می‌گیرد می‌بایست تعلق خاطر فکری و قلبی کامل به گفتمان خودی داشته باشد و هم از حیث نظری و هم از حیث قلبی و نیز رفتاری وابستگی به رقیب دشمن نداشته باشد. علی علیه‌السلام در بیانی زیبا در این خصوص به مالک می‌نویسند:

" بدترین وزیران تو، وزیری است که وزیر بدکاران پیش از تو بوده است و شریک گناهان ایشان. مبدا که اینان هم راز و هم دم تو شوند، زیرا یاور گناهکاران و مددکار ستم پیشگان بوده‌اند. در حالی که تو می‌توانی بهترین جانشین را برایشان بیابی از کسانی که در رأی و اندیشه و کاردانی همانند ایشان باشند ولی بار گناهی این بار گناه آنان بر دوش ندارند، از کسانی که ستمگری را در ستمش و بزهکاری را در بزهش یاری نکرده باشند. رنج اینان بر تو کمتر است و یاری‌شان بهتر و مهربانی‌شان بیشتر و دوستی‌شان با غیر تو کمتر است. اینان را در خلوت و جلوت به دوستی برگزین."

نکته مهمی که وجود دارد آن است که جدای از صلاحیت عمومی برای تصدی مسئولیت‌ها، صلاحیت‌های تخصصی برای قرار گرفتن در مسئولیت‌های مختلف متفاوت است. به عنوان نمونه، محمد بن ابوبکر از متعهدترین افراد به حضرت است اما حضرت او را از فرمانداری مصر عزل می‌کنند و مالک را به جای او می‌فرستند. در نامه‌ی ۳۴ در بیان علت این مسئله می‌نویسند: "اگر تو را از فرمانداری مصر عزل کردم،

فرماندار جای دیگر قرار دادم که اداره آنجا بر تو آسان‌تر و حکومت تو در آن جا خوش‌تر است"، از این بیان می‌توان نتیجه گرفت حکومت بر مصر صلاحیت بیشتر و خاص‌تری می‌طلبید که این صلاحیت در مالک وجود داشت، اما محمدبن‌ابی‌بکر فاقد این صلاحیت بود.

در جمع‌بندی می‌توان به نکات زیر توجه کرد:

لازمه در مقام جمع‌بندی احراز مناصب حکومتی داشتن صلاحیت‌های لازم است. عموم مردم می‌توانند بالقوه کاندیدای احراز مناصب باشند اما طبیعتاً کسانی که واجد صلاحیت‌های لازم هستند در معرض انتخاب قرار می‌گیرند. علی‌علیه‌السلام می‌فرمایند:

"در کار کارگزارانت بنگر و پس از آزمایش به کارشان برگمان نه به سبب دوستی با آنها و بی‌مشورت دیگران به کارشان مگذار زیرا به رأی خود کار کردن و از دیگران مشورت نخواستن، گونه‌ای از ستم و خیانت است. کارگزاران شایسته را در میان گروهی بجوی که اهل تجربه و حیا هستند و از خاندان‌های صالح، آنها که در اسلام سابقه‌ای دیرین دارند".

در این عبارت و عباراتی از این دست ایشان تأکید می‌نمایند که در احراز مناصب ابداع نباید مسائل شخصی تأثیرگذار باشد بلکه لازم است افراد شایسته به کار گمارده شوند. در عبارت دیگری علی‌علیه‌السلام به طور صریح می‌فرمایند:

در به کار گماشتن عامل و کارگزار، هیچ توصیه‌ای را می‌پذیر و تنها لیاقت و امانتداری را مدنظر داشته باش. بلاشک صلاحیت‌های لازم برای هر منصبی با مناصب دیگر متفاوت است و همین امر ایجاب می‌نماید که در هر موردی متناسب با آن مورد صلاحیت‌ها تعریف و مورد توجه قرار گیرند. از این رو به نظر می‌رسد صلاحیت‌های اولیه برای احراز منصب نمایندگی مجلس شورای اسلامی نیازمند این است که دقیق‌تر و کامل‌تر شود.

بلاشک لازمه ورود در چرخه مناصب حکومتی در هر نظام حقوقی، باور افراد به ارکان آن نظام سیاسی است. داشتن اختلاف نظر در درون گفتمان، مانعی نمی‌باشد. بر این اساس علی‌علیه‌السلام در نامه به مالک‌اشتر در این خصوص فرمودند: کسانی را انتخاب کن که گرایش‌شان به تو بیشتر و دوستی‌شان با غیرتو کمتر است. بی‌شک در این جمله از آنجا که در عبارت «و لا تولّهم محاباة و اثره» از انتخاب بر اساس دوستی‌های شخصی نهی فرمودند، مراد از گرایش، گرایش گفتمانی است. از این رو در یک نگاه کلان شاید بتوان نیروی انسانی را که در زمانه حضرت حکومت را به دست می‌گیرند و مسئولیت دارند به ۳ دسته تقسیم کرد:

الف) خط امام و محبین حضرت، برای مثال می‌توان عثمان بن حنیف را ذکر کرد که در همان آغازین روزهای خلافت به فرمانداری بصره منصوب شد.

ب) انسانهای مسئله‌دار و خارج از چارچوب گفتمانی حضرت، که علی‌علیه‌السلام امکان نگه‌داشتن آنها را نداشت پس بی‌معطلی آنها را عزل کرد، مانند معاویه.

ج) دسته‌ی میانی که تکلیف‌شان معلوم نبود. آنان که صلاحیت‌شان قطعی نبود اما افراد توانمندی بودند و البته در درون گفتمان کلی حضرت تعریف می‌شدند مانند زیاد بن ابیه.

یکی از دلایل این مسئله، اشعث بن قیس حاکم آذربایجان است. حضرت در ابتدای حکومت او را ابقا کردند و البته با نوشتن نامه‌ای از این که نگاه طعمه به حکومت داشته باشد پرهیز دادند اما زمانی که متوجه شدند وی قصد پیوستن به معاویه را داشته هر چند که با اصرار نزدیکان منصرف شده است وی را عزل کردند، به حُجر دستور دادند که وی را به همراه اموال، به پایتخت بیاورد. اشعث به عنوان یک شهروند زندگی کرد و از حقوق لازم هم برخوردار بود اما در نظام سیاسی، منصبی نداشت."

توافق و ترافق در نهج البلاغه

نگاهی به سیره پیامبر اسلام و امیرمؤمنان مواردی را نشان می‌دهد که در بدو امر قابل جمع به نظر نمی‌رسد و نیاز به تبیین دارد. از جمله این موارد نوع برخوردهایی است که رسول مکرم اسلام و علی علیه‌السلام در برخورد با دشمنان داشته‌اند. در زیر به نمونه‌هایی از این برخوردها اشاره می‌کنم:

در صلح حدیبیه شاهد انعطاف زیاد پیامبر اسلام هستیم. صلح حدیبیه پیمانی است که پیامبر گرامی اسلام و پیروان ایشان از مدینه با بت‌پرستان قریش بستند. این پیمان در سال ۶۲۸ پس از میلاد برابر با ذی‌القعدة ۶ هجری بسته شد. مفاد صلح‌نامه حدیبیه عبارت بود از:

ده سال میان طرفین صلح برقرار گردد تا مردم در امنیت و آرامش زندگی کنند.

مسلمانان آن سال بدون زیارت خانه خدا به مدینه بازگردند و سال بعد برای به جا آوردن عمره وارد مکه شوند، مشروط بر اینکه جز سلاح مسافر، سلاحی به همراه نداشته باشند و بیش از سه روز در مکه اقامت نکنند، قریش نیز در این مدت شهر را ترک خواهند کرد.

مسلمانان متعهد شدند افرادی را که از مکه به مدینه می‌گریزند، به مکه بازگردانند، اما طرف مقابل چنین تعهدی نسبت به فراریان مدینه نداشت.

سایر قبایل در هم پیمانی با قریش و مسلمانان آزاد و مختار باشند.

پیامبر اسلام در این مذاکرات انعطاف بسیاری از خود نشان دادند. به نحوی که اعتراض برخی از صحابه را برانگیخت و حتی، یکی از صحابه بیان می‌دارد که من در نبوت ایشان شک کردم! نمونه‌ای از انعطاف پیامبر اکرم، قبول درخواست سهیل بن عمرو بود.

مبنی بر حذف «بسم الله الرحمن الرحيم» از ابتدای صلح‌نامه، و نوشتن «باسمک اللهم» به جای آن است، و نیز حذف عنوان رسول الله بعد از نام آن حضرت و نوشتن «محمد بن عبدالله» به جای آن باشد.

اما آنگاه که در صدر اسلام، عده‌ای نزد پیامبر آمدند و گفتند: ما به تو ایمان می‌آوریم به شرط اینکه نماز نخوانیم، پیامبر فرمودند: دین، بدون نماز نمی‌شود یا در مورد دیگر مشاهده می‌کنیم که پیامبر اسلام در سفر تبلیغی خود به طائف بر قبیله‌ای به نام بنی عامر وارد شدند؛ یک جوان به نام بیحیره گفت: ما به تو ایمان می‌آوریم به شرطی که ما جانشینان بعد از تو باشیم و حکومت تو به ارث به ما برسد. پیغمبر گفت: نه! جانشینی بعد از من باید از طرف خدا معلوم شود. او گفت: پس ما به تو ایمان نمی‌آوریم. آیا ما به تو ایمان بیاوریم و در راه تو شمشیر بزنیم و از جان و مالمان بگذریم و دست آخر هم حکومت تو از آن دیگران باشد؟

در سیره علی علیه‌السلام نیز به چنین مواردی برمی‌خوریم:

علی علیه‌السلام حکمیت را پذیرفتند و با انعطافی که مورد اعتراض بعدی خوارج قرار گرفت پذیرفتند که لفظ امیرالمومنین از متن حکمیت حذف گردد.

ولی در مورد دیگر، وقتی عبدالله بن عباس به امام پیشنهاد داد تا برای مدتی معاویه را بر سر حکومت نگه دارد و وقتی حکومت امام تثبیت شد معاویه را برکنار کند. ولی امام نپذیرفت. امام فرمود اگر معاویه اصلاح شود کاری با ابقاء او ندارد ولی تا زمانی که بر همین حال است هرگز برای دو روز هم معاویه را بر سر کار نخواهد گذاشت.

در نمونه از این برخورد اما می‌توان به دست آورد که می‌بایست میان امور ذاتی و غیرذاتی تفکیک قائل شد. در امور غیرذاتی می‌شود مماشات کرد ولی در امور ذاتی خیر.

در مسئله حکومت بعد از پیامبر در مذاکره با طائفه بنی‌عامر و یا در مسئله نماز و یا کنار آمدن علی علیه‌السلام با معاویه که امور ذاتی‌اند نمی‌شود مذاکره کرد.

اما در مسائل غیرذاتی می‌توان بنا به مصالح و به صورت موردی مذاکره کرد و حتی نرمش‌هایی در چارچوب منافع بالاتر انجام داد. به عنوان نمونه حذف عنوان رسول الله و یا بسم الله الرحمن الرحيم از متن صلح حدیبیه و یا عنوان امیرمؤمنان از متن حکمیت.

علی علیه‌السلام در بیان دلیل پذیرش حکمیت و این انعطاف‌ها می‌فرمایند:

و اما سخن شمایان که گفتید چرا زمانی را به آنان مهلت دادید. این مهلت بدان جهت بود تا « نادان » بداند و « دانا » پا برجا و استوار گردد.

مذاکره موردی پیامبر با مشرکین و مذاکره علی علیه‌السلام با معاویه ابداع به معنای ترفاق نیست. این دو جریان اساساً با یکدیگر اختلاف مبنایی دارند و در همان حال قابل جمع نیستند. لذا توافق موردی هیچگاه

به معنای وجود ترافق میان آن دو جریان نیست. علی‌علیه‌السلام معاویه را نماد شیطان می‌دانستند و به زیادبن‌ابیه فرمودند «فاحذره فإنّما هو الشیطان» بترس از معاویه که او خود شیطان هست و لذا با چنین منطقی، دو روز به او مهلت دادن و او را بر سر کار گماردن یعنی مشروعیت‌دادن به شیطان.

کاری که امیرمؤمنان هیچگاه بدان تن نداد. غیر از این دلیل علی‌علیه‌السلام معتقد بودند که اساسا کنار آمدن موقت با معاویه، به حل مشکل نخواهد انجامید چرا که مشکل، مبنائی است. علی‌علیه‌السلام در پاسخ به اظهار نظرها مبنی بر کنار آمدن موقت با معاویه علاوه بر آن که می‌فرمودند: من در دین خود دورویی نمی‌کنم و در کار حکومت ریا نمی‌ورزم و پاسخ دومی دادند که ناشی از ژرف نگری حضرتش بود و آن توجه به این حقیقت بود که معاویه با من کنار نخواهد آمد و تن به مصالحه و مسالمت نخواهد داد مگر آن که با او عهد و پیمان الهی ببندم که هیچگاه معزولش ندارم. به عبارتی دیگر معاویه جز به این که من کاری به کار او نداشته باشم با من، کنار نخواهد آمد.

در همین راستا معاویه در یکی از آخرین نامه‌های خود به علی‌علیه‌السلام پیش از صفین اعلام می‌دارد که اگر علی‌علیه‌السلام در زمان حیات خود، امارت شام و مصر را به او بسپارد و پس از حیات خود نیز بیعت کسی را بر گردنش قرار ندهد در چنین صورتی است که خلافت علی‌علیه‌السلام را خواهد پذیرفت.

بر این اساس مذاکره به معنای داد و ستد با چنان جریانی اساسا بی‌معناست و جز مذاکره برای مذاکره و مشروعیت بخشیدن به طرف مقابل که نماد شیطان هست تأثیری ندارد. به تعبیر علی اینها کسانی هستند که اگر پاسخ داده شوند و همراهی بیننده، گمراه کننده‌اند.

با این مقدمات، مذاکره فرصتی را برای نفوذ و ضربه زدن فراهم می‌کند. علی‌علیه‌السلام در آغاز طرح حکمیت، نسبت به آن موضع گرفتند و آن را نفس گرفتن برای طرف مقابل تعبیر کردند.

بعد از حکمیت نیز که حيله عمرو عاص روشن شد در مقابل اعتراض خوارج که چرا از ابتدا حکمیت را پذیرفتی! فرمودند:

آنگاه که شامیان در گرما گرم جنگ، و در لحظه‌های پیروزی ما، با حيله و نیرنگ، و مکر و فریبکاری قرآن‌ها را بر سر نیزه بلند کردند، شماها نگفتید که: «شامیان، برادران ما و هم‌آیین ما هستند از ما می‌خواهند از خطای آنان بگذریم. و راضی به حاکمیت کتاب خدا شده‌اند، نظر ما این است که حرف‌شان را قبول کنیم و از آنان دست برداریم.»

اما من به شما گفتم که: این توطئه، ظاهرش ایمان و باطن آن دشمنی و کینه‌توزی است، آغاز آن رحمت و پایان آن پشیمانی است، پس در همین حال به مبارزه ادامه دهید، و از راهی که در پیش گرفته‌اید منحرف نشوید، و در جنگ دندان بردندان فشارید، و به ندای نداده‌های گوش ندهید، زیرا اگر پاسخ داده

شوند گمراه کننده‌اند و اگر رها گردند خوار و ذلیل شوند، که همواره چنین بود. اما دریغ شماها را دیدم که به خواسته‌های شامیان گردن نهادید، و حکمیت را پذیرفتید.

در این جملات مهم چند نکته قابل توجه است:

اول آنکه کنار آمدن با معاویه و شام، ظاهرش ایمان و باطن آن دشمنی و کینه‌توزی است، آغاز آن رحمت و پایان آن پشیمانی است.

دوم آنکه این مذاکرات تنها فرصت‌ها را از دست می‌دهد و لذا باید به مبارزه ادامه داد و از راه درستی که در پیش گرفته شده است منحرف نشد و با تمام قوا در میدان حضور یافت.

سوم آنکه شامیان کسانی هستند که اگر به آنها پاسخ دهید و همراهی‌شان کنید گمراهتان می‌کنند اما اگر رهایشان کنید هیچ‌کاری از پیش نمی‌توانند ببرند.

قدرت درون‌زا در نهج البلاغه

مقام معظم رهبری به کرات بر اهمیت توجه به قدرت درون‌زا و نقش آن در پیشرفت ملت ایران تأکید کرده‌اند و این مسئله را یگانه راه دستیابی به آرمانهای بلند دانسته‌اند. ایشان در فرازی می‌فرمایند: «ملت توجه داشته باشد. ببینند که باید یک کشور اقتدار درونی خود را حفظ کند؛ این توصیه همیشه ما به مسئولین است. مشکلات کشور را تنها یک چیز حل می‌کند، آن هم عبارت است از نگاه به ظرفیت‌های درونی که این ظرفیت‌ها هم بحمدالله بسیار است، بی‌شمار است - و استفاده از این ظرفیت‌ها به شکل حکیمانه».

و بر همین اساس چشم داشتن به دست دیگران را مذموم شمرده و می‌فرمایند: تا وقتی که ما چشم‌مان به دست دیگران باشد، دنبال این باشیم که کدام مقدار از تحریم‌ها کم شد، کدام مقدار چنین شد، فلان حرف را فلان مسئول آمریکایی گفت یا نگفت به جایی نمی‌رسیم».

تأمل در نهج البلاغه امیرمؤمنان اسلام و واکاوی مسئله قدرت درون‌زا از نگاه ایشان و نقش آن در کامیابی‌ها و ناکامیابی‌ها از آن جهت که تجربه ارزشمندی از اداره یک کشور پهناور را داشته‌اند و قول و فعل ایشان بر همگان حجت است می‌تواند بسیار راهگشا باشد. مقام معظم رهبری در این خصوص می‌فرمایند:

نهج‌البلاغه در مجموع درس زندگی اجتماعی برای مسلمانهاست گوینده این کلمات یک رئیس مملکت یک حاکم و فرمانروای بزرگی است که سلطنت او و حکومت او بریک کشور پهناور و عظیمی گسترش داشته و این انسان بزرگ که مسئولیت ملک‌داری و زمامداری را هم بردوش داشته - یا احساس این مسئولیت عظیم این مطالب را بر زبان جاری کرده. مانند گفته‌های یک حکیمی نیست که دور از غوغای

زندگی و فارغ از واقعیت‌ها و مسائل گوناگونی که در یک جامعه ممکن است مطرح باشد می‌نشیند و معارف اسلامی را بیان می‌کند.....

علی‌علیه‌السلام در نهج‌البلاغه قدرت واقعی و ایمن بخش را قدرتی می‌دانند که درون‌زا بوده و بر توانمندی‌های داخلی و مناسبات صحیح فی مابین نظام سیاسی و مردم تکیه داشته باشد و بر این اساس مکرر از ضرورت به دست آوردن قدرت درون‌زا سخن گفته‌اند. بی‌شک ایستادگی لاله نظام جمهوری اسلامی در برابر تندبادهای دشمنی‌های نظام سلطه و بالندگی و درخشندگی آن مدیون همین توجه به مؤلفه‌های درونی قدرت و اجتناب از چشم داشتن به دست دیگران است. اما واکاوی سخنان امیرمؤمنان‌علیه‌السلام و توجه به آنها می‌تواند مسیر رفته را تقویت و از افتادن در ورطه‌های توهم دستیابی به قدرت عاریتی که قدرتی پوشالی است جلوگیری نماید. قدرتی که در چسبندگی به ابرقدرت‌هاست و با اراده آنها بالا و پایین می‌شود. برای توضیح دقیق مطلب به برخی از جملات کلیدی در نهج‌البلاغه اشاره می‌کنم:

علی‌علیه‌السلام در خطبه ۱۶۶ می‌فرمایند:

ای مردم! اگر در یاری حق کوتاهی نمی‌کردید و در خوار ساختن باطل سستی نمی‌نمودید، کسانی که هم پایه شما نیستند، در شما طمع نمی‌کردند و هیچ قدرتی بر شما مسلط نمی‌شد.

امیرمؤمنان اسلام می‌فرمایند: اگر می‌خواهید کسانی که هم پایه شما نیستند، در شما طمع نکنند و قدرتمندان نیز نتوانند بر شما سیطره پیدا کنند، لاجرم باید حق را یاری کنید و در وهن باطل بکوشید. به عبارتی در نسبت داخل و خارج اولویت با داخل است و این که جامعه تلاش کند در بین خود حق را عزیز و باطل را سست نماید. در چنین صورتی در عرصه بیرونی کسانی که هم‌پایه ما نیستند در نابودی آن جامعه به طمع نمی‌افتند و ابرقدرت‌ها نیز نمی‌توانند قدرت خودشان را بر این جامعه بسط دهند.

علی‌علیه‌السلام در فرازی دیگر در خطبه ۲۵ می‌فرمایند:

سوگند به خدا چنین گمان می‌کنم که مردم شام به زودی بر شما غلبه خواهند کرد، زیرا آنها در یاری کردن باطل خود، وحدت دارند و شما در دفاع از حق متفرقید و آنها در باطل از امام‌شان تبعیت می‌کنند و شما در حق از امامتان تخلف می‌کنید و آنها امانت را به صاحبانش برمی‌گردانند و شما خیانت می‌کنید و آنها در بلادشان صلاح و شما در بلادتان فساد می‌کنید.

در این جملات نیز علی‌علیه‌السلام در بیان دلایل قدرت طرف خارجی و دلایل ضعف طرف داخلی بر عوامل و مؤلفه‌های داخلی قدرت تأکید می‌کنند: اتحاد و همبستگی، اطاعت و فرمانبرداری از رهبری جامعه، امانت‌داری به معنای سیاسی و اجتماعی آن و صلاح در جامعه.

امیر مؤمنان علیه‌السلام در خطبه ۲۱۶ بعد از تشریح نظام حقوق متقابل مردم و حکومت می‌فرمایند: زمانی که مردم حق خود را نسبت به والی بگذارند و والی نیز حق خود را نسبت به مردم ادا نماید، حق در میان آنها عزت یابد و پایه‌های دین‌شان استواری گیرد و نشانه‌های عدالت برپا گردد و سنتهای پیامبران در مسیر خود افتد و اجرا گردد و در پی آن روزگار به صلاح آید و امید به بقای دولت قوت گیرد و دشمنان مایوس گردند.

در این بیان نورانی علی‌علیه‌السلام می‌فرمایند چه زمانی امید است که نظام سیاسی باقی بماند و طمع دشمنان در نابودی آن نظام سیاسی دچار یأس گردد؟ در پاسخ با اشاره به همین مؤلفه‌های درونی قدرت بیان می‌دارند زمانی که مردم حق خود را نسبت به والی بگذارند و والی نیز حق خود را نسبت به مردم ادا نماید.

در خطبه ۲۷ پس از اشاره به اهمیت جهاد که می‌شود معنای عام سخت‌کوشی و مجاهدت برای رفع موانع را برای آن در نظر گرفت می‌فرمایند:

"آن کس که از جهاد بگریزد خداوند تن‌پوش ذلت بر او پوشاند، و در طوفان فتنه و بلا سقوط کند، و در زیر چکمه فلاکت خرد و زبون شود، و عقل خود را از دست دهد، و به کیفر فرار از جبهه، حق از او روی گرداند، و سختی و مشقت بر او فرود آید، و عدالت از او روی برتابد."

در این عبارت شریف علی‌السلام می‌فرمایند: اگر جامعه‌ای جهاد را رها کرد حتی نباید انتظار انصاف از دیگران داشته باشد و به خواری و ذلت محکوم می‌گردد.

علی‌علیه‌السلام در خطبه ۲۹ با اشاره به تأثیر ضعف و قوت داخلی در مناسبات خارجی می‌فرمایند:

نحوه سخن گفتن مهم نیست، بلکه مهم رفتارهاست. لذا بیان می‌دارند که علی رغم آنکه سخنان تند و تیزتان سنگ خاره را می‌گدازد اما چون عملتان ضعیف است دشمنان را به طمع می‌اندازد.

به هر حال در مقابل قدرت درون‌زا می‌توان قدرت عاریتی را مطرح کرد. قدرت عاریتی به عبارتی قدرتی نیابتی است و چنین جامعه‌ای همچون عروسک خیمه‌شب‌بازی تمام کنش‌ها و واکنش‌هایش بسته به اراده فردی است که سر دیگر نخ را در دست دارد. این قدرت ریشه در درون جامعه چنانچه گفته شد ندارد و لذا با میل و اراده قدرت‌های بیرونی، بالا و پایین می‌شود.

حال بعد از تبیین اجمالی مفهوم قدرت درون‌زا این سؤال پیش می‌آید که قدرت درون‌زا چگونه به دست می‌آید؟

در پاسخ به این سؤال به یک نکته مهم از نهج البلاغه اشاره می‌کنم و آن این که قدرت درون‌زا جز با جدیت و سخت‌کوشی به دست نمی‌آید.

علی علیه‌السلام در خطبه ۲۹ می‌فرمایند که: "انسان و جامعه ذلیل هیچگاه نمی‌توانند ظلم را از خود دور کنند و حق جز با جدیت به دست نمی‌آید. ایشان یکی از راه‌های نفوذ شیطان را آسان نشان دادن مسیر عزت بیان می‌کنند در حالی که عزت و قدرت جز در سایه سخت‌کوشی و تحمل رنج‌ها به دست نمی‌آید."

ایشان در خطبه ۲۷ با توجه به اهمیت همین سخت‌کوشی و مجاهدت می‌فرمایند:

"آنها با ظلم بر شما، خدای را نافرمانی کنند، و شمایان با تن‌آسایی و ذلت‌پذیری، بدان رضایت دهید. وقتی شما را در تابستان فرمان جهاد دهم، گویند گرما شدید است، مهلتی تا صولت گرما بشکند و اگر در زمستان فرمان دهم که بر دشمن بتازید، گویند شدت سرماست، فرصتی تا صورت سرما فروافتد. شما ای تن‌پروران که به بهانه گرما و سرما از جهاد می‌گریزید، پس در برابر شمشیرها چگونه خواهید ایستاد."

ایشان در خطبه ۸۸ نیز با اشاره به سنن الهی می‌فرمایند:

"خدا هرگز استخوان شکسته ملتی را بازسازی نفرمود مگر پس از آزمایش‌ها و تحمل مشکلات."

استکبار و استضعاف در نهج البلاغه

قرآن کریم اهمیت خاصی به مفهوم استکبار قائل شده است به نحوی که این واژه با مشتقات آن، ۴۸ بار در قرآن کریم تکرار شده است.

۴ مورد از آن به استکبار ابلیس و ۴۴ مورد باقی به استکبار انسان اشاره دارد. براین اساس در نهج البلاغه که «اخ القرآن» است این مفهوم مورد توجه قرار گرفته است و در موارد متعددی در خصوص «کبر» سخن گفته شده است که اوج آن در طولانی‌ترین خطبه نهج البلاغه یعنی خطبه ۱۹۲ موسوم به «قاصعه» قابل مشاهده است.

استکبار از ریشه «کبر» و کبر به معنی خود بزرگ بینی است. علی علیه السلام در نهج البلاغه از کبر به عنوان بزرگترین عیبها (اکبر العیوب)، نقطه عزیمت سرکشی‌ها (راس الطغیان) و عظیم‌ترین دام‌های شیطان - مصیده ابلیس العظمی - یاد کرده است. خود برتر بینی می‌تواند ریشه‌های مختلفی داشته باشد.

به عنوان نمونه امیرمؤمنان در خطبه ۱۹۲، حسب و نسب را از جمله این ریشه‌ها دانسته و می‌فرمایند: "هان کناره گیرید و بپرهیزید از بردن فرمان مهتران و بزرگان‌تان که از تبار خویش خود را بزرگ دیدند، و برتر از نژاد خود فرا رفتند، و و زشتی را بر پروردگارشان افکندند، و نیکی و نعمت خد نسبت به خود را انکار کردند، و اینها همه را به منظور سرکش و ستیز در برابر فرمان او در پیش گرفتند، و برای چیرگی یافتن نعمت‌هایش به انجام رسانیدند."

ایشان در فرازی دیگر از این خطبه، با اشاره به داستان ابلیس که جنس خود را از آتش و جنس آدم را از گل دانست و از همین روی در مقابل آدم سجده نکرد، نژاد را یکی از عوامل ایجاد تکبر می‌دانند.

در قرآن کریم نیز قدرت و ثروت و به تعبیری زور و زر اوتادی فرعون اشاره دارد و می‌فرماید: "و فرعون در میان قوم خود ندا داد و گفت: ای قوم من! آیا حکومت مصر از آن من نیست و این نهرها از زیر (کاخ) من جاری نیست؟ آیا مشاهده نمی‌کنید،"

از جمله دیگر عواملی هستند که می‌توانند به کبر منجر شود. کبر آنگاه که در باب استفعال قرار می‌گیرد و به صورت استکبار ظاهر می‌شود به معنی طلب از دیگران برای به رسمیت شناختن این خودبزرگ بینی و کرنش در مقابل آن معنی می‌دهد. نتیجه چنین درخواستی، ایجاد روابط نامتعادل و یک طرفه هست. بر این اساس در این رابطه که دو طرف دارد، در مقابل مستکبر، مستضعف قرار می‌گیرد.

استضعاف از ماده (ضعف) است. مستضعف به کسی گفته می‌شود که به استضعاف کشیده شده و خودش و دیگران او را ضعیف و ناتوان می‌شمارند. نتیجه این معادله دوطرفه که در یک رفت و شد مستکبری قرار دارد که خود و دیگران او را برتر می‌دانند و در طرف آن چنانچه گفته طرف دیگر مستضعفی هست که خود و دیگران او را ضعیف و حقیر می‌شمارند، گرنش و اطاعت مستضعف در مقابل مستکبر است. چنانچه خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: (فرعون) قوم خود را خوار شمرد و آنها نیز او را اطاعت کردند. عملیات استضعاف، اشکال مختلفی می‌تواند داشته باشد که از جمله آنها می‌توان به سه استضعاف فکری، اقتصادی و سیاسی اشاره کرد:

الف) استضعاف فکری

از جمله مظاهر استضعاف، استضعاف فکری است. در این استضعاف، فرد از جهت فکری ضعیف و ناتوان نگه‌داشته می‌شود و اجازه رشد فکری به وی داده نمی‌شود. امام صادق علیه‌السلام در روایت مهمی که در مذمت بنی‌امیه فرموده‌اند با اشاره به این مسئله بیان می‌دارند:

"بنی‌امیه مردم را در تعلیم ایمان آزاد گذاشتند اما آنان را از تعلیم شرک بازداشتند تا آنگاه که شرک بر آنان حمله می‌کند آن را نشناسند."

علی‌علیه‌السلام را در خطبه ۵۳ بیان می‌دارند "که فتنه‌ها از آنجا آغاز می‌شود که گروهی هواهای نفسانی دارند که می‌خواهند از آن تبعیت شود و برای همین احکامی را ابداع می‌کنند که آن هواهای نفسانی را تئوریزه کند. به همین منظور بخشی از حق را با بخشی از باطل می‌آمیزند و مردم را در فهم حق و باطل دو اشتباه می‌کنند."

از لوازم استضعاف فکری، حساسیت‌زدایی از جامعه نسبت به مسائل اساسی و به عبارتی غیرسیاسی کردن آنها و نیز مشغول کردن آنها به مسائل سطحی و دست‌چندم است.

امیرمؤمنان که بارها از اینکه جامعه نسبت به تعطیلی عظیم حق و انجام عظیم باطل، حساسیت نشان نمی‌دهد برمی‌آشوبد و از همگان می‌خواهد که از گفتن کلام حق و مشورت به عدل بازنايستند.

بدیهی است لازمه چنین گفتنی، در جریان قرار گرفتن و پیش از آن حساس بودن و تحلیل کردن است. در جامعه استکبار زده، عموم مردم عوام نگه‌داشته می‌شوند و قدرت تحلیل و فهم مسائل از آنها گرفته می‌شود. قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

"چشم مردم را سحر کردند و آنان را ترساندند و سحر عظیمی پدید آوردند."

به عنوان مثال جریان اموری که نمونه بارز استکبار هست تلاش می کرد که مردم را دچار تخدیر ناشی از فساد نماید. مقام معظم رهبری در این باره می فرمایند:

همان مدینه‌ای که اولین پایگاه تشکیل حکومت اسلامی بود، بعد از اندک مدتی به مرکز بهترین موسیقی دانان و آوازخوانان و معروف‌ترین رقاصان تبدیل شد؛ تا جایی که وقتی در دربار شام می خواستند بهترین مغنیان را خبر کنند، از مدینه آوازه‌خوان و نوازنده می آوردند! این جسارت، پس از صد یا دویست سال بعد انجام نگرفت؛ بلکه در همان حول وحوش شهادت جگر گوشه‌ی فاطمه زهرا علیه‌السلام و نور چشم پیامبر و حتی قبل از آن، در زمان معاویه اتفاق افتاد. بنابراین، مدینه مرکز فساد و فحشا شد و آقازاده‌ها و بزرگ‌زاده‌ها و حتی بعضی از جوانان وابسته به بیت بنی هاشم نیز، دچار فساد و فحشا شدند! بزرگان حکومت فاسد هم می دانستند چه کار بکنند و انگشت روی چه چیزی بگذارند و چه چیزی را ترویج کنند. این بلیه، مخصوص مدینه هم نبود؛ جاهای دیگر هم به این گونه فسادها مبتلا شدند.

ب) استضعاف اقتصادی

در استضعاف اقتصادی، مستکبر به جهت برخورداری از مال و مکت، دیگرانی را که بی بهره هستند تحقیر می نماید. در قرآن کریم در این باره می خوانیم:

"سران کافر قوم نوح گفتند: و جز گروهی از فرومایگان ما، آن هم نسنجیده، نمی بینیم کسی تو را پیروی کرده باشد."

در دیدگاه سران کافر قوم نوح، همه ارزش‌ها در مال، قدرت و ثروت خلاصه می شود و آنان که از این ملاک بهره‌ای ندارند، بی ارزش و از ارادل شمرده می شوند.

به تعبیر علامه طباطبایی آنان می خواستند بفهمانند که اگر سخن تو حق می بود، بزرگان قوم، ثروتمندان و قدرتمندان از تو پیروی می کردند و چون فقیران و محرومان به تو نزدیک شده‌اند، پس سخن تو بی ارزش است.

علی علیه‌السلام در خطبه قاصعه به شدت بر این نوع نگاه حمله کرده و می فرمایند:

"پس همانا خداوند سبحان بندگان متکبر را با دوستان خود که در چشم آنها ناتوانند می آزماید، وقتی که موسی بن عمران و برادرش هارون بر فرعون وارد شدند، و جامه‌های پشمین به تن و چوب دستی در دست داشتند، و با فرعون شرط کردند که اگر تسلیم پروردگار شود، حکومت و مکش جاودانه می ماند - و عزتش

برقرار باشد- ، فرعون گفت: آیا از این دو نفر تعجب نمی‌کنید که دوام عزت و جاودانگی حکومت را به خواسته‌های خود ربط می‌دهند در حالی که در فقر و بیچارگی بسر می‌برند - اگر چنین است چرا دست بندهای طلا به همراه ندارند،-

این سخن را فرعون برای بزرگ شمردن طلا و تحقیر پوشش لباسی از پشم گفت، در حالی که اگر خدای سبحان اراده می‌فرمود، به هنگام بعثت پیامبران، درهای گنج‌ها، و معدن‌های جواهرات، و باغات سرسبز را به روی پیامبران می‌گشود، و پرندگان آسمان و حیوانات وحشی زمین را همراه آنان به حرکت در می‌آورد. اما اگر این کار را می‌کرد، آزمایش از میان می‌رفت، و پاداش و عذاب بی‌اثر می‌شد، و بشارت‌ها و هشدارهای الهی بی‌فایده بود، و بر مؤمنان اجر و پاداش امتحان شدگان واجب نمی‌شد، و ایمان آورندگان ثواب نیکوکاران را نمی‌یافتند، و واژه‌ها، معانی خود را از دست می‌داد. در صورتی که خداوند پیامبران را با عزم و اراده قوی، گرچه با ظاهری ساده و فقیر مبعوث کرد، با قناعتی که دل‌ها و چشم‌ها را پر سازد، هر چند فقر و نداری ظاهری آنان چشم و گوش‌ها را خیره سازد. اگر پیامبران الهی، دارای چنان قدرتی بودند که مخالفت با آنان امکان نمی‌داشت، و توانایی و عزتی می‌داشتند که هرگز مغلوب نمی‌شدند، و سلطنت و حکومتی می‌داشتند که همه چشم‌ها به سوی آنان بود، از راه‌های دور بار سفر به سوی آنان می‌بستند، اعتبار و ارزش‌شان در میان مردم اندک بود، و متکبران در برابرشان سر فرود می‌آوردند، و تظاهر به ایمان می‌کردند، از روی ترس یا علاقه‌ای که به مادیات داشتند."

نکته مهم آنکه بهره‌مندی مستکبر در سایه فقر و نداری مستضعف رقم می‌خورد. علی‌علیه‌السلام در این باره در تعبیری می‌فرمایند:

در این بیان ایشان می‌فرمایند درویشی گرسنه نماند جز آنکه توانگری از حق او خود را به نوایی رساند.

ج) استضعاف سیاسی

از جمله مظاهر استضعاف فکری، پایین آورده شدن افق فکری جامعه در حوزه سیاسی است. در روایتی از پیامبر مکرم اسلام می‌داریم که فرمودند: "کما تکنونوا یولئی علیکم؛ همان‌گونه که هستید بر شما حکومت می‌شود".

اگر در جامعه‌ای امثال یزید و عبدالملک مروان و... حکومت می‌کنند نشانه آن است که شخصیت آن جامعه در همان حد است. واضح است اگر مردم رشد کنند، تن به حاکمیت چنین اشخاصی نمی‌دهند. علی‌علیه‌السلام می‌فرمودند: «اعرف الحق تعرف أهله و اعرف الباطل تعرف أهله».

اگر جامعه از لحاظ فکری رشد یابد آنگاه تشخیص می‌دهد که پیراهن حکومت برای تن چه کسی گشاد و برای تن چه کسی تنگ و برای چه کسی مناسب است. علی‌علیه‌السلام در جریان جنگ صفین با اشاره به همین حقیقت در خطبه ۵۱ فرمودند: " که معاویه گروهی از نادانان و گمراهان را دور خویش جمع کرده است. به عبارتی نادانی و گمراهی است که باعث می‌گردد گروهی معاویه را به سروری بپذیرند."

راهی که دستگاه قضا باید طی کند

هرگز امتی که در آن، حق ضعیف از قوی، بدون ترس و اضطراب گرفته نمی‌شود، تقدیس نمی‌گردد. توجه به عدالت و تلاش برای تحقق آن از جمله کار ویژه‌های بنیادین نظام اسلامی است. این اهمیت تا بدان پایه است که علی‌علیه‌السلام، یکی از دلایل اصلی پذیرش حکومت از سوی خود را برقراری توازن و از بین بردن شکافهای ناروا در میان دو طبقه ستمگر شکم‌باره و مظلوم گرسنه بیان می‌کنند. از منظر ایشان، عدالت است که کارها را در آنجا که باید می‌نهد و سود همگان در سایه آن تأمین می‌گردد.

عدل، زیبایی و جمال حاکمان است و زیبایی سیاست، رعایت عدالت در حکومت است. از منظر علی‌علیه‌السلام هر که عدالت را به کار بندد، رتبه‌اش والا گردد و هر که ستم روا دارد، در هم شکسته شود

بی‌شک عدالت دارای ابعاد مختلفی است. از جمله این ابعاد می‌توان به ابعاد سیاسی، فرهنگی، آموزشی، اقتصادی و قضایی اشاره نمود. هر کدام از این ابعاد به تنهایی می‌تواند مدخل بحث مهمی باشد چرا که اساساً جدای از اهمیت ذاتی خود، در تحقق سایر ابعاد عدالت نیز مؤثر است و ابعاد عدالت در شبکه به هم پیوسته‌ای معنا می‌یابند و بدون توجه به یک بعد در سایر ابعاد نیز نمی‌توان موفق بود.

از جمله ابعاد مهم عدالت، بعد قضائی است. مقصود از این عدالت، آن است که اگر افراد جامعه انسانی از حیث انسانیت و کرامت و حقوق انسانی مساوی‌اند و همگان در برابر قانون یکسانند که چنین است، باید در مقام داوری، حق کسی که مورد تجاوز قرار گرفته، ستانده شود و هیچگونه ملاحظات اعتباری و غیرارزشی مورد توجه قرار نگیرد. عدالت به این معنا، بر احقاق حق تزییع شده متوقف است. عدالت قضایی را میتوان دادگری در گستره اجرای قانون دانست. در این خصوص، ذکر چند نکته ضروری است:

الف) عدم تبعیض در رسیدگی به پرونده‌ها و صدور حکم:

بی‌شک در یک نظام سیاسی که از مجموعه‌ای از افراد تشکیل می‌شود خطاهای عمد و غیر عمد اجتناب‌ناپذیر می‌نماید. امام علی‌علیه‌السلام هیچگاه در برابر این تخلفات هر چند از نزدیکان ایشان باشد

مماشات نکردند و به عبارتی هیچ کس خط قرمز ایشان نبود. امام علی علیه السلام در نامه‌ای که به اسود بن قطبه صاحب جند حلوان نوشت، به وی چنین امر فرمود: " فلیکن أمر الناس عندک فی الحق سواء ". انسان‌ها در حق، باید نزد تو برابر باشند.

در عهدنامه خویش به محمد بن ابی بکر هنگامی که فرمانروایی مصر را به وی داد فرمود:
 " به همگان به یک چشم بنگر، خواه به گوشه چشم‌نگری و خواه به آنان خیره شوی تا بزرگان بر تو طمع
 ستم بر ناتوانان نبندند و ناتوانان از عدالتت مأیوس نگردند. "

سکونی از امام صادق علیه السلام روایت کرد که امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: نقل شده است که مردی برضد علی علیه السلام نزد خلیفه دوم طرح دعوا کرد؛ در حالی که علی علیه السلام نشسته بود. عمر به علی السلام توجه کرده، گفت: ای ابا الحسن! برخیز و با دشمنت (طرف دعوا) بنشین. امام برخاست و با وی نشست. پس از ختم دادرسی عمر تغییر چهره را در علی علیه السلام مشاهده کرد. از وی پرسید: آیا از آن چه واقع شد ناخرسند شدی؟ امام با پاسخ مثبت، علت را چنین بیان فرمود: مرا در حضور خصم با کنیه‌ام خطاب کردی. چرا نگفتی یا علی برخیز و با خصمت بنشین؟ عمر گفت: فدایت شوم! خداوند با شما ما را هدایت کرد و با شما از تاریکیها به نور برد.^۲

مورد شگفت‌انگیز و در عین حال افتخارآمیز جایی است که عدالت، شخص اول مملکت اسلام را با مردی غیر مسلمان در دادگاه برابر می‌نشانند. امام زره خویش را نزد مردی نصرانی دید. نزد شریح قاضی رفت. شریح پیش پای امیر مؤمنان به پا خاست و شرط احترام و ادب را به جای آورد؛ ولی امام به وی فرمود تا به جای خود بنشیند؛ آنگاه به زرهی که نزد مرد نصرانی بود، اشاره کرد و فرمود: این زره از آن من است و من نه آن را فروخته‌ام و نه به کسی بخشیده‌ام. شریح رو به نصرانی کرد و گفت: در مقابل این ادعا چه دفاعی داری؟ نصرانی گفت: این زره از آن من است؛ اما امیر مؤمنان علی علیه السلام را نیز دروغگو نمی‌شناسم. شریح چون سخن نصرانی را شنید، از امام خواست تا بر اثبات دعوای خود بینه اقامه کند و چون امام گواهی نداشت، شریح به نفع نصرانی حکم داد و ختم محاکمه را اعلام کرد. در این هنگام، مرد نصرانی زره را برداشت و قاضی را بدرود گفت؛ اما زود بازگشت و اسلام آورد و با صراحت گفت: این از احکام پیامبران است. گواهی میدهم که معبودی جز خدای یگانه نیست و گواهی میدهم که محمد بنده خدا و پیامبر او

است؛ زیرا چنین آیینی که فرمانروای مؤمنان را در محضر قضا با مردی نصرانی برابر می‌نشانند و به قاضی دادگاهش چنین آزادی می‌دهد که دور از هرگونه نگرانی و تشویش و با استقلال کامل و براساس موازین دادرسی به دعوا رسیدگی کند و به نفع فردی غیر مسلمان و به زیان حاکم مسلمانان حکم کند، جز بر پایه وحی و حق بنیاد نشده است؛ سپس رو به امام، اعتراف کرد و گفت: این زره از آن تو و هم اکنون در اختیار تو است که در مسیر صفین از دستت به زمین افتاد.

علی علیه‌السلام در برخورد با تخلفات هیچ چیزی را بر حق برتری نمی‌دادند که نمونه‌هایی از آن بیان شد. نتیجه چنین عدالتی آن می‌شود که ضعفا از عدالت مأیوس نمی‌گردند و بزرگان در نظام سیاسی طمع نمی‌کنند.

(ب) سرعت و قاطعیت در اجرای حکم :

نکته مهم دیگری که باید به آن توجه شود، آن است که در کنار اصل برابری همگان در حوزه قضایی، می‌بایست در برخورد با تخلفات به سرعت و قاطعیت عمل کنند تا این نحو عملکرد مانع از تکرار چنین تخلفاتی گردد. بی شک، سرعت اجرا و حذف تشریفاتی - که موجب فوت وقت و از دست رفتن فرصت و ضرر اطراف دعوا و بی‌اثر شدن قضاوت و اجرای جامعه می‌شود، - از مهم‌ترین اصول قضاوت نزد امام علی علیه‌السلام است.

حدود در این اصل، هم در قضاوت‌های آن حضرت آشکار است و هم در فرمان‌ها و سخنان خود بر آن تأکید می‌فرمودند. علی علیه‌السلام در نامه ۵۳ نیز در خصوص سرعت و قاطعیت برخورد با کارگزاران متخلف می‌فرماید:

"هرگاه یکی از ایشان دست به خیانت گشود و اخبار جاسوسان در نزد تو به خیانت او گرد آمد و همه بدان گواهی دادند، همین خبرها تو را بس بود. باید به سبب خیانتی که کرده تنش را به تنبیه بیازاری و از کاری که کرده است، بازخواست نمایی. سپس، خوار و ذلیلش سازی و مهر خیانت بر او زنی و ننگ تهمت را بر گردنش آویزی".

برخورد قاطع و سریع ایشان بعد از احراز جرم عامل مالی حکومت در بازار اهواز قابل توجه است. وقتی علی بن هرمه از بازاریان رشوه گرفت، حضرت نامه‌ای به رفاعه بن شداد قاضی منصوب خود در اهواز می‌فرستد و مرقوم می‌دارد " وقتی نامه‌ام به تو رسید ابن هرمه را از بازار برکنار کن و به مردم اعلام کن و

او را زندانی کن و حکم من را به کارگزارانت اعلام کن و هرگونه غفلت و تفریطی موجب هلاکت در نزد خداوند خواهد شد. در این نامه حکم عزل رفاعه نیز صادر می‌شود."

حضرت در این نامه کیفیت برخورد با ناظر متخلف را اینگونه بیان می‌دارد:

"پس چون روز جمعه فرا رسد، او را از زندان بیرون بیاور و سی و پنج ضربه شلاقش بزن و در بازارها بگردانش. هر کس علیه او مدعی شد و شاهد آورد، خود و شاهدش را سوگند بده، آنگاه محل دارایی او (ابن هرمه) مقدار شهادت داده شده را به مدعی بپرداز. سپس او را با خواری و زشتی به زندان بازگردان و پاهایش را ببند و در وقت نماز باز کن. بین او و کسی که برایش خوراک نوشیدنی، پوشاک یا زیراندازی بیاورد حائل مشو. و نگذار کسی که به او خصومت و کینه می‌آموزد و امید آزادی به او می‌دهد بر او وارد شود. اگر بر تو ثابت شود که کسی چیزی به او یاد داده که بر ضرر مسلمانان است، او را با تازیانه بزن و زندانش کن تا توبه کند. و دستور بده زندانیان در شب به حیاط زندان در آیند تا تفرج کنند، جز ابن هرمه را، مگر آنکه بررسی که بمیرد، که در این صورت با زندانیان به حیاط بیاورش. چون در او توان دیدی، پس از سی روز، سی و پنج ضربه شلاق دیگری غیر از سی و پنج ضربه اول بر او بزن. و آنچه که در بازار انجام دادی و اینکه چه کسی را بعد از آن خائن برگزیده‌ای برایم بنویس و جیره و روزی خائن را قطع کن."^۳

ج) دقت در کنار سرعت و قاطعیت

باید توجه داشت که هیچگاه دقت نباید فدای سرعت شود و از این رو علی‌علیه‌السلام در بیان ویژگی‌های قاضی بر این نکته دست گذاشته و تأکید می‌کنند که قاضی هیچگاه نباید از رسیدگی دقیق و موشکافی کلافه شود. علی‌علیه‌السلام در نامه ۵۳ در فرازهایی در این باره می‌فرمایند:

"در قضاوت و صدور حکم با اطلاع کافی باشد و به فهم و اطلاع سطحی اکتفاء نکند. نسبت به مسائل و امور مشتبه و پیچیده و سردرگم محتاط‌تر باشد و برای کشف به دیگران تأمل و تحمل بیشتری داشته باشد. مصرتر از هر کس در حقایق نسبت پی‌بردن به واقعیات قضایا باشد و به دنبال دلایل و براهین قطعی مخصوصاً در موارد مشتبه باشد و برای به دست آوردن آن از هیچ تلاشی فروگذار نکند. از مراجعه طرفین دعوا و کثرت آن کمتر احساس خستگی و ناراحتی نماید. از هر کس دیگر در کشف مسائل و حقیقت‌صیور و مقاوم‌تر باشد."

۳ القاضی النعمان، ابی حنیفه، دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۳-۵۳۲، روایت ۱۸۹۲.

د) برخورد واقعی و مستمر و نه برای ارضاء افکار عمومی:

نظام سیاسی باید عزم جدی برای ریشه کنی مفاسد داشته باشد و احیانا چند کار مهم نباید موجب شود تا از انجام مستمر وظایف کوتاهی شود. یکی از آفت‌ها در امر قضاء، آن می‌تواند باشد که بعضی برخوردها با دانه درشت‌ها ذهنیت مثبتی در مردم ایجاد کند و همین شرایطی را به وجود می‌آورد تا دستگاه قضایی عزم جدی و تمام شمول برای ریشه کنی مفاسد نداشته باشد. علی‌علیه‌السلام در خطبه ۲۱۶ در این خصوص می‌فرمایند:

"مرا به سبب فرمانبرداریم از خدا و نیز رفتار نیکویی که با شما داشته‌ام، به نیکی مستأید زیرا هنوز حقوقی است که من ادایشان نکرده‌ام و فرایضی بر گردن من است که باید آنها را بگزارم".

در این بیان ایشان تأکید می‌کنند که کار نکرده و راه نرفته بسیار است و حاکم نباید مشغول به ستایش‌هایی شود که از او درباره کار نیکی که انجام داده می‌شود. نگاه به سیره امیرمؤمنان علیه‌السلام نشان می‌دهد که ایشان در برخورد با هیچ خطایی مماشات نمی‌کردند و با دقت و زیر نظر گرفتن همه امور به موقع و متناسب واکنش نشان می‌دادند. حتی بعضا با نگاشتن نامه به برخی از کارگزاران نسبت به برخی گزارش‌ها در مورد ایشان توجه داده و بیان می‌کردند که مراقب باش تا چنین اقدامی که گفته شده از تو سر نزده باشد. به عنوان نمونه نامه‌های ۲، ۴، ۴۳ در همین راستاست. این نامه‌ها برای شخص کارگزار بوده و نمود بیرونی نیز نداشته است.

ت) توجه به رفع زمینه‌های جرم خیز

علی علیه‌السلام در نامه به مالک اشتر با اشاره به کارگزاران، در ابتدا تأکید می‌نمایند که کارگزاران را از میان افرادی برگزین که شایستگی‌های لازم را داشته باشند و در این زمینه می‌فرمایند:

"در کار کارگزارانت بنگر و پس از آزمایش به کارشان برگمار، نه به سبب دوستی با آنها و بی‌مشورت دیگران به کارشان مگمار، زیرا به رأی خود کار کردن و از دیگران مشورت نخواستن، گونه‌ای از ستم و خیانت است. کارگزاران شایسته را در میان گروهی بجوی که اهل تجربت و حیا هستند و از خاندانها در اسلام سابقه‌ای دیرین دارند. اینان به اخلاق شایسته‌ترند و آبرویشان محفوظ‌تر است و از طمع کاری بیشتر رویگردان‌اند و در عواقب کارها بیشتر می‌نگرند".

اما در ادامه و با واقع‌بینی و اینکه این شغل‌ها در معرض آسیب‌پذیری هستند تأکید می‌نمایند که با افزایش روزی آنها، زمینه فساد را به حداقل برسان و در این باره می‌فرمایند:

"در ارزاق شان بیفزای، زیرا فراوانی ارزاق، آنان را بر اصلاح خود نیرو دهد و از دست‌اندازی به مالی که در تصرف می‌دارد. و نیز برای آنها حجت است، اگر فرمانت را مخالفت کنند یا در امانت تو خللی پدید آورند."

علاوه بر اینها حضرت‌شان تأکید می‌نمایند که جاسوسانی باید بر آنها گمارده شود و به صورت مرتب مورد نظارت قرار گیرند: "پس در کارهای‌شان تفقد کن و کاوش نمای و جاسوسانی از مردم راستگوی و وفادار به خود بر آنان بگمار. زیرا مراقبت نهانی تو در کارهایشان آنان را به رعایت امانت و مدارا در حق رعیت و می‌دارد. و بنگرتا یاران کارگزارانت تو را به خیانت نیالایند."

آزادی بیان

در نهج البلاغه لازمه مشارکت سیاسی فعال، وجود آزادی سیاسی است، چرا که در فقدان آزادی، نظارت و انتقاد صورت نمی‌گیرد. آزادی سیاسی حقی است که تمام شهروندان، بایستی بطور برابر از آن برخوردار باشند. بنیاد نظری مشارکت بر این اصل استوار است که حکومت از آن مردم و برای مردم است و بنابراین، این مردم هستند که باید زمام امور را در دست داشته باشند.

آزادی اجمالاً به معنای نبود مانع در پیشبرد امور تعریف می‌شود و شامل انواع آزادی فردی-مادی و معنوی - و اجتماعی، سیاسی است. در این بخش نیز سخن ما در خصوص آزادی سیاسی و اجتماعی است. راستی اگر در جامعه‌ای آزادی نباشد چه اتفاقی رخ خواهد داد؟

الف: گسترش نفاق و دورویی

علی‌علیه‌السلام در این خصوص با تحلیل خلافت خلیفه دوم می‌فرمایند:^۴

" پس عمر خلافت اسلامی را در جوی پر خشونت قرار داد جوی که گفت‌وگوها درشت آهنگ، و برخوردها خشک بود و همراه با این همه، لغزیدن و پوزش خواستن بود که همی تکرار می‌شد، پس زمامدار آن رژیم سوارکاری را مانند بود که به اشتري سرکش و فرمان‌ناپذیر سوار است، چنان که اگر مهارش را سخت برکشد پره‌های بینی شتر را می‌درد و اگر وانهد، خودسری و سرکشی را پذیرا شده باشد. چنین بود که انبوه مردم به اشتباه کاری، بدخویی، تلون و درجا زدن گرفتار آمدند. پس من با سختی و درد تمام روزگاری دراز، صبوری گزیدم و تاب آوردم."

حضرت در این خطبه اشاره می‌دارند در سایه حکومت خشن خلیفه دوم که در آن گفتارها درشت و برخوردها خشک و سخت بود مردم دچار تلون و رنگارنگی شدند.

علی‌علیه‌السلام در جای دیگری در این خصوص می‌فرمایند:

مرا با مدح و ثنای نیکو تأیید و بدان‌سان که رسم سخن گفتن با جباران تاریخ است، با من سخن مگویید و آن چنان که از زورمندان دژخوی پروا می‌کنند، از من فاصله مگیرید و با تصنع با من نیامیزید و چنین

مپندارید که اگر با من سخن حقی گفته شود مرا گران می‌آید، و نیز گمان مبرید که من بزرگداشت نفس خویش را خواهانم، زیرا آن که از شنیدن حق و پیشنهاد عدالت احساس سنگینی کند، عمل به آن دو برایش سنگین‌تر باشد.^۵

حضرت در این خطبه اشاره می‌دارند که نبود آزادی بیان و ترس از گفتن حقایق موجب رفتار تصنعی می‌گردد و به فاصله افتادن میان حاکم و مردم می‌انجامد.

ب : افزایش خطا

علی‌علیه‌السلام در خطبه ۲۱۶ در این خصوص بیان می‌دارند:

پس، از سخن حق و پیشنهاد عدل دریغ موزید، که من در نزد خود برتر از آن نیستم که خطا نکنم و از خطا در کردار خویش نیز احساس ایمنی ندارم، مگر آن که خداوند در برابر خویشتن خویشم کفایت کند، که او بیش از خود من قلمرو هستی‌ام را مالک باشد.

آری، واقعیت جز این نیست که من و شما همگی بندگان هستیم در ملک پروردگاری که جز او پروردگاری نباشد، او است که حتی بخشهایی از خود ما را فراتر از مالکیت خودمان در تملک دارد.

وقتی که معصوم چنین می‌گوید به وضوح روشن است که اگر در جامعه امکان بیان حق و نقد و مشورت عادلانه نباشد، خطاها بسیار خواهد شد. چنانچه در تحلیل خلافت خلیفه دوم نیز اشاره شد ویژگی خشونت وی باعث شد که خطاهایش بسیار و در نتیجه عذرخواهی‌هایش نیز بیشتر گردد.

ج : کبر حاکمان

اگر در جامعه‌ای حقایق ولو تلخ گفته نشود و فقط به مدح و ثنا گذران امور گردد، این حالت به کبر و فخر مسئولین می‌انجامد.

علی‌علیه‌السلام در این خصوص می‌فرمایند:

"از پست‌ترین حالت‌های زمامداران جامعه در نگاه مردم شایسته این است که بدین گمان متهم شوند که دوستدار ستایش‌اند و سیاست‌کشورداری‌شان بر کبرورزی بنا یافته است. و به راستی که من خوش ندارم که این پندار در ذهن‌تان راه یابد که به چاپلوسی گراییده‌ام و شنیدن ثنای خویش را دوست دارم. من با

سپاس از خداوند چنین نیستم. اما اگر چنین نیز بودم، آن را به عنوان خاکساری در برابر خداوند سبحان که به بزرگی سزاوارتر است وا می‌نهادم. آری، بسا که مردمان، پس از درگیری پیروزمندانه، از ستایش شیرین کام شوند. ولی از شما می‌خواهم که برای آن که احیاناً توانسته‌ام در پیشگاه خدا و شما به انگیزه خدا ترسی بخشی از حقوقی را که به گردن دارم پردازم و از عهده وظایف واجبی که ناگزیر از انجام دادن آنم، برآیم."

در نقطه مقابل جامعه‌ای اگر بخواهد پاک شود باید امکان آزادی در آن فراهم گردد. علی‌علیه‌السلام در این خصوص می‌فرماید:

برای کسانی که نیازمند مراجعه به تو هستند، بخشی از وقت خود را آزاد بگذار که شخصا آماده پذیرفتن شان باشی و در جلسه‌ای همگانی با آنان حضور یابی، پس برای همان خداوندی که تو را آفریده است، فروتن باش و به نیروهای مسلح خویش از تیره‌های نظامی و انتظامی، اجازه حضور مده، تا سخنگوشان بی‌هیچ لرزشی و لکنتی، به روشنی کامل با تو سخن بگویند که من از رسول خدا شنیدم که بارها و بارها می‌فرمود:

"هیچ امتی که در آن با صراحت و بی‌لکنت، حق ناتوان از زورمند باز گرفته نشود، از ستم پاکسازی نگردد."

علی‌علیه‌السلام بلافاصله بعد از سفارش فوق با توجه به مرارت‌ها و تبعات وجود آزادی در جامعه تأکید می‌دارند که:

«وانگهی بکوش که ناآگاهی‌ها و برخوردهای تند و ناتوانی‌شان در سخن گفتن را تاب آری و از هر سخت‌گیری و خشونت‌ی نسبت به آنها، مانع شوی، تا در برابر آن، خداوند آغوش رحمت به رویت بگشاید و مستوجب ثواب طاعت خویشش سازد. آن چه میدهی با روی باز، و از آن چه دریغ می‌ورزی با نیک‌خویی و پوزش‌خواهی باشد».^۶

آری در راستای تحقق آزادی و نهادینه شدن آن باید حرف‌های ناآگاهانه و برخوردهای درشت را تحمل کرد و بی‌آنکه خشونت‌ی اعمال گردد با نیک‌خویی و اعدار با مردم برخورد نمود.

مرحوم شهید مطهری در بیان سیره عملی علی‌علیه‌السلام در خصوص می‌فرماید:

امیرالمؤمنین با خوارج در منتهی درجه آزادی و دموکراسی رفتار کرد. او خلیفه است و آنها رعیتش، هر گونه اعمال سیاستی برایش مقدور بود اما او زندان‌شان نکرد و شلاق‌شان نزد و حتی سهمیه آنان را از بیت‌المال قطع نکرد، به آنها نیز همچون سایر افراد می‌نگریست. این مطلب در تاریخ زندگی علی‌علیه‌السلام عجیب نیست اما چیزی است که در دنیا کمتر نمونه دارد.

آنها در همه جا در اظهار عقیده آزاد بودند و حضرت خودش و اصحابش با عقیده آزاد با آنان روبرو می‌شدند و صحبت می‌کردند، طرفین استدلال می‌کردند، استدلال یکدیگر را جواب می‌گفتند. شاید این مقدار آزادی در دنیا بی‌سابقه باشد که حکومتی با مخالفین خود تا این درجه با دموکراسی رفتار کرده باشد. می‌آمدند در مسجد و در سخنرانی و خطابه علی‌علیه‌السلام پارازیت ایجاد می‌کردند.

روزی علی‌علیه‌السلام امیرالمؤمنین علیم بر منبر بود. مردی آمد و سئوالی کرد. علی‌علیه‌السلام بالبدیهه جواب گفت. یکی از خارجی‌ها از بین مردم فریاد زد: خدا بکشد این را، چقدر دانشمند است. دیگران خواستند متعرضش شوند اما علی‌علیه‌السلام فرمود رهایش کنید او به من تنها فحش داد.

خوارج در نماز جماعت به علی‌علیه‌السلام اقتدا نمی‌کردند زیرا او را کافر می‌پنداشتند. به مسجد می‌آمدند و با علی‌علیه‌السلام نماز نمی‌گذارند و احياناً او را می‌آزردند.

علی‌علیه‌السلام روزی به نماز ایستاده و مردم نیز به او اقتدا کرده‌اند. یکی از خوارج به نام ابن‌الکواء فریادش بلند شد و آیه‌ای را به عنوان کنایه به علی‌علیه‌السلام بلند خواند:

«و لقد أوحى إليك و إلى الذين من قبلك لن أشركت ليحبط عملك و لتكون من الخاسرين».

این آیه خطاب به پیغمبر است که به تو و همچنین پیغمبران قبل از تو وحی شد که اگر مشرک شوی اعمالت از بین می‌رود و از زیانکاران خواهی بود. ابن‌الکواء با خواندن این خطاب به علی‌علیه‌السلام گوشه بزند که سوابق تو را در اسلام دانیم، اول مسلمان هستی، پیغمبر تو را به برادری انتخاب کرد، در لیلۃ‌المبیت فداکاری درخشانی کردی و در بستر پیغمبر خفتی، خودت را طعمه شمشیرها قراردادی و بالاخره خدمات به اسلام قابل انکار نیست، اما خدا به پیغمبرش هم گفته اگر مشرک بشوی اعمالت به هدر می‌رود، و چون تو اکنون کافر شدی اعمال گذشته را به هدر دادی.

علی‌علیه‌السلام در مقابل چه کرد؟! تا صدای او به قرآن بلند شد سکوت کرد تا آیه را به آخر رساند. همین که به آخر رساند، علی‌علیه‌السلام نماز را ادامه داد. باز ابن‌الکواء آیه را تکرار کرد و بلافاصله علی سکوت نمود. علی‌علیه‌السلام سکوت می‌کرد چون دستور قرآن است که:

وإذا قرئ القرآن فاستمعوا له وأنصتوا». هنگامی که قرآن خوانده می‌شود گوش فرا دهید و خاموش

شوی.

و به همین دلیل است که وقتی امام جماعت مشغول قرائت است، مأمومین باید ساکت باشند و گوش کنند. بعد از چند مرتبه‌ای که آیه را تکرار کرد و می‌خواست وضع نماز را به هم زند، علی این آیه را خواند: "فاصبرا وعد الحق ولا يستخفّنک الذین لا یوقنون". صبر کن وعده خدا حق است و خواهد فرا رسید. این مردم بی‌ایمان و یقین، تو را تکان ندهند و سبک سرت نکنند دیگر اعتنا نکرد و به نماز خود ادامه داد.^۷ علی‌علیه‌السلام در مقابل سخنان نسنجیده و ناصواب مخالفان، با تحمل عمدتاً به تبیین می‌پرداختند.

در این خصوص ذکر چند نمونه قابل توجه است:

در جریان نقض بیعت از سوی زبیر، عینیت با تبیین دقیق مسئله فرمودند:

زبیر می‌پندارد که بیعتش تنها با دست بوده نه با دل، پس او اقرار به بیعت می‌کند ولی مدعی است که با قلب نبوده است بنابراین، بر او لازم است بر این ادعا دلیل روشنی بیاورد و گرنه باید به بیعت خود بازگردد و به آن وفادار باشد.

در جنگ صفین، اصحاب علی‌علیه‌السلام را در مقابل دشنام‌گوئی سپاه شام، به آن‌ها دشنام می‌دادند. حضرت با مشاهده این صحنه فرمود:

"دوست ندارم که شما دشنام‌دهنده باشید. ولی اگر به توصیف اعمال و بیان حالشان بپردازید، سخن‌تان به صواب نزدیک‌تر و عذرتان پذیرفته‌تر است. به جای آنکه دشنام‌شان دهید، بگویید: بار خدایا خون‌های ما و آنها را از ریختن نگه‌دار و میان ما و ایشان آشتی انداز و آنها را که در این گمراهی هستند راه بنماید تا هر که حق را نمی‌شناسد، بشناسد و هر که آزمند گمراهی و دشمنی است از آن باز ایستد".

پس از آن که امام علی‌علیه‌السلام شریعه فرات را از دست اصحاب معاویه گرفت و اجازه استفاده از آب را به دوست و دشمن داد تا مدتی دست به جنگ نزد و پیامی هم بین او و معاویه رد و بدل نشد.

این سبب شد که بین عراقیان زمزمه من که چرا امام، فرمان جهاد صادر نمی‌کند؟ به امام گفتند نیامده ایم اینجا وطن گزینیم. زنان و فرزندان خود را در کوفه گذارده و ای جا آمده‌ایم که با سپاه معاویه و دشمن مبارزه کنیم.

۷ - مطهری، جاذبه و دافعه علی علیه مطهری، جاذبه و دافعه علی علیه‌السلام، صص ۱۳۹ - ۱۴۲.

حضرت فرمود: افراد لشگر چه می‌گویند؟

پاسخ دادند: بعضی معتقدند از ترس کشته شدن، فرمان جنگ صادر نمی‌کند! و بعضی می‌گویند در مبارزه و جنگ با شامیان تردید دارد. حضرت در پاسخ اینان فرمود:

"اما اینکه می‌گویید که این درنگ به این سبب است که مرگ را ناخوش میدارم، به خدا سوگند، باکی ندارم که من به سراغ مرگ روم یا مرگ به سراغ من آید. اما اینکه می‌گویید که در پیکار با مردم شام دچار تردید شده‌ام، به خدا سوگند، هیچگاه جنگ را حتی یک روز به تأخیر نینداختم مگر به آن امید که گروهی از مخالفان به من پیوندند و به وسیله من هدایت شوند. و با چشمان کم سوی خود پرتوی از راه مرا بنگرند و به راه آیند. چنین حالی را دوست‌تر دارم از کشتن ایشان در عین ضلالت، هرچند، خود گناه خود به گردن گیرند."^۸

کثیر بن نمره گوید: در نماز جمعه شرکت کرده بودم و مستمع خطبه‌های حضرت امام علی علیه‌السلام بودم.

در این هنگام مردی آمد و شعار خوارج را سر داد که «لا حکم الا لله». سپس یکی دیگر از خوارج از جای دیگر مسجد برخاست؛ با هماهنگی می‌خواستند در نماز جمعه مولا اخلاص ایجاد کنند؛ حضرت به آنها فرمود: بنشینید! بله حکمی جز حکم خدا نیست ولی جمله‌ای است که از آن اراده باطل دارید. حکم یعنی قانون، قانونی بهتر از قانون خدا نیست و لکن خوارج آن را به معنای حاکم می‌گرفتند؛ من هم منتظر حکم خدا در مورد شما هستم؛ سپس فرمود: آگاه باشید تا با ما هستید و نه بر ما و مخالف مسلحانه نکنید، شما را از سه حق ممنوع نخواهم کرد:

۱. شما را از حضور در مسجد برای یاد خدا ممنوع نخواهیم کرد.

۲. حقوق‌تان را مادامی که با ما هستید قطع نخواهیم ساخت

۳. تا وقتی که دست به سلاح نشدید با شما نخواهیم جنگید. سپس حضرت خطبه خود را ادامه داد.

در سخنی دیگر آمده است که حضرت فرمود: "اگر سکوت کنند، آنان را به حال خودشان واخواهیم گذاشت و اگر حاضر به گفت و گو باشند با آنها گفت و گو و محاجه خواهیم کرد و اگر افساد کنند با آنان خواهیم جنگید".

در یکی از موارد در احتجاج به خوارج و در مقابل شعارهای تند آنان می‌فرماید:

اگر گمان آن دارید که من خطا کرده‌ام و گمراه شده‌ام، پس به چه سبب همه امت محمد را به گمراهی من، گمراه می‌شمارید و آنان را به خطایی که من کرده‌ام، بازخواست می‌نمایید و به گناهی که من مرتکب شده‌ام به گفر نسبت می‌دهید؟ شمشیرهای خود را بر دوش نهاده، بر سر بیگناه و گناهکار فرود می‌آورید و گناهکار و بی‌گناه را با هم در می‌آمیزید...

و خود می‌دانید که رسول‌الله کسی را که مرتکب زنا می‌شود، سنگسار نمود. سپس، بر او نماز کرد و میراثش را به کسانش داد. قاتل را کشت و میراثش را به کسانش داد. دست دزد را برید و زناکار غیرمحصنه را تازیانه زد، ولی سهمی که از غنایم نصیبشان می‌شد را می‌پرداخت و رخصت داد تا با زنان مسلمان ازدواج کنند.

رسول‌الله آنان را به سبب گناهی که در مرتکب شده بودند، مواخذه کرد و حد خدا را برایشان جاری ساخت ولی از سهمی، که اسلام برای شان معین کرده بود، منع‌شان نکرد و نام‌شان از میان مسلمانان نزدود. شما بدترین مردم هستید، از کسانی که شیطان به هر سو که خواهد آنان را می‌کشاند. و گمراه و سرگردان می‌سازد. بزودی دو گروه به سبب من هلاک شوند. یکی، دوستی که در دوستی من افراط کند و دوستی او را از راه حق دور سازد و دیگر، دشمنی که در دشمنی من افراط کند و دشمنی با من، او را از راه حق دور سازد. بهترین مردم کسانی هستند که راه میانه را برگزیدند.

در کنار موارد فوق البته مواردی بودند که حضرت در مقابل برخی سخنان از برخی افراد واکنش‌های تند کلامی نشان داده‌اند و به عبارتی با افشاگری در مقابل آنان با آنان برخورد تندی نموده‌اند. باز قابل توجه است که اینان نیز توانسته‌اند سخن‌شان را بگویند و در مقابل چنین جوابی دریافت کرده‌اند. دو نمونه قابل ذکر است:

روزی آن حضرت بالای منبر صحبت می‌کرد، اشعث بن قیس گفت: یا امیر المؤمنین این گفتار علیه شماست نه به نفع شما، حضرت بروی فریاد کشید و فرمود:^۹

"تو چه دانی، که چه چیز به سود من است و چه چیز به زیان من. لعنت خدا بر تو باد و لعنت لعنت‌کنندگان. ای که خود و پدرت همواره دروغی چند به هم می‌بافته‌اید. ای منافق فرزند کافر. به خدا سوگند، که یک بار در زمان کفریت به اسارت افتاده‌ای و یک بار در زمان مسلمانیت، و در هر بار نه

توانگریت تو را از بند اسارت رهانید و نه جاه و منزلت. مردی که شمشیرهای کین را بر قوم خود رهنمون شود و مرگ را بر سر آنان راند، سزاوار است، که خویشاوندانش دشمنش دارند و بیگانگان از شر او ایمن ننشینند!"

امیرالمؤمنین علی علیه السلام به برج بن مسهر طائی، آن هنگام که او صدا به «لا حکم إلا الله» بلند کرد، چنین گفت:

"رای کسی که در خرد، به قدری زشتی که گویا دندان‌های پشت افتاده است، خاموش شو!! خدا تو را زشت گرداند! به خدا سوگند! تو، وقتی که حق به میدان آمد و ظاهر شد، شخصی فرومایه و ضعیف بودی و صدایت پنهان بود، همین که باطل سر برکشید و فریاد کرد، مانند شاخ بز، آشکارشدی!"^{۱۰}

در این صحنه، حضرت، به جای پرداختن به پاسخ بی حاصل به او، تنها با کلماتی درشت و تحقیرآمیز و کوبنده، او را که توطئه‌گری از گروه خوارج بود، بر جای خود نشانده. همچنین علاوه بر چنین برخوردهای کلامی، علی علیه السلام برخی و از آن جمله خوارج را از دم تیغ گذراندند که شرح آن در تاریخ موجود است. حال این سؤال پیش می‌آید که آن گفتارها از آزادی و نیز سیره عملی حضرت که مرحوم شهید مطهری ذکر کردند چگونه با این برخوردهای تند کلامی و یا مقابله نظامی قابل جمع است؟

چنانچه در روایت کثیر بن نمر اشاره شد حضرت در اقدامات خوارج در خصوص برهم زدن مجالس سخنرانی علی علیه السلام و... فرمودند:

شما را از حضور در مسجد برای یاد خدا ممنوع نخواهیم کرد حقوق تان را مادامی که با ما هستید قطع نخواهیم ساخت تا وقتی که دست به سلاح نشدید با شما نخواهیم جنگید. باز اشاره شد که حضرت در جای دیگری فرمودند: اگر سکوت کنند، آنان را به حال خودشان وخواهیم گذاشت و اگر حاضر به گفت و گو باشند با آنها گفت و گو و محاجه خواهیم کرد و اگر افساد کنند با آنان خواهیم جنگید.

از این دو جمله و از سیره عملی علی علیه السلام بر می‌آید که حد آزادی بیان، «توطئه»، «مقاتله» و «افساد» است. و در ازاء هر کدام از اینها چنانچه مشخص است محدودیتی خاص اعمال می‌گردد. حضرت در جمله اولی به خوارج می‌فرمایند مادامی که دست تان در دست ما باشد حقوق تان را از بیت‌المال قطع نمی‌کنیم. این سطحی از برخورد است. به عبارتی اگر مسجل بشود که دست شما در دست بیگانه است

حقوق تان را از بیت‌المال قطع می‌کنیم چراکه حق ندارید با استفاده از امکانات حکومتی به دشمن خدمت نمایید.

اما در سطح دیگر تأکید می‌کنند چنانچه به مرحله عمل برسد یعنی اینکه بجنگند یا فساد ایجاد کنند با آنها مقاتله می‌کنند. مقاتله به معنای جنگیدن معنای روشنی دارد. اما افساد در لغت به معنای تباه کردن و از بین بردن آمده است. این معنا را می‌توان در کتب لغت دید، به گونه‌ای که همگی آنها همین معنا را برای افساد آورده‌اند.

اما گاه افساد را مقابل اصلاح می‌دانند و بعضی هم خروج الشیء عن الاعتدال (خارج شدن از حد اعتدال را فساد می‌دانند که در این صورت، کسی که بخواهد امری را از حد اعتدال خارج کند مفسد است. مثلاً برهم زننده نظم و اعتدال جامعه را می‌توان مفسد دانست، چنانکه در فقه، راهزنان مفسد فی الارض دانسته شده‌اند. در هیچ یک از کتب فقهی بحثی مستقل تحت عنوان افساد فی الارض انجام نشده است و فقط بعضی از فقها یا مفسران اسلامی، چه شیعه و چه سنی، جرم‌های خاصی عنوان افساد فی الارض مطرح کرده و مجازات مرگ را برای آن در نظر گرفته‌اند.

مثلاً از جمله مواردی که افساد تلقی شده، تعارض به نوامیس مردم، تخریب اماکن عمومی از قبیل مساجد، و بیمارستان‌ها، آتش‌زدن خانه‌های مردم، زورگیری و... است. به عبارتی با وقوع چنین مواردی حکومت حق دارد با آنها برخورد نماید.

در موردی که در خصوص برج بن مسهر و اشعث بن قیس ذکر شد حضرت برخورد عملی ننمودند اما با بیان خویش پرده از چهره این منافقان برداشتند که در حقیقت قصدشان نه انتقاد سازنده بلکه منافقانه عمل می‌نمودند و سخنان باطل خویش را در قالب حق ارائه می‌کردند. به عنوان نمونه چنانچه ذکر شد به برج بن مسهر فرمودند:

"... به خدا سوگند! تو، وقتی که حق به میدان آمد و ظاهر شد، شخصی فرومایه و ضعیف بودی و صدایت پنهان بود، همین که باطل سربرکشید و فریاد کرد، مانند شاخ بز، آشکار شدی".

در این بخش مناسب است جمع‌بندی از آنچه گفته شد ارائه شود.

لزوم تحقق آزادی سیاسی اجتماعی

- فراهم کردن زمینه‌های تحقق آزادی از قبیل رفع تندخویی و خشونت در برخورد و کلام

- تحمل و سعه صدر حاکمان در مقابل سخنان و رفتارهای ناآگاهانه و ناسنجیده
 - اقدام به تبیین و پاسخگویی مهربانانه به مخاطبان و عذرخواهی در صورت لزوم
 - برخورد کلامی افشاگرانه با افراد منافق (عمدتاً سران نفاق‌اند) که در قالب چهره حق، التهاب ایجاد می‌نمایند.

و ایجاد محدودیت در برخورداری از برخی از خدمات دولتی ارائه می‌شود نسبت به افرادی که دست‌شان در دست دشمنان می‌باشد.

و برخورد قهری با منتقدین در صورتی که دست به مقاتله و افساد بزنند.

بعد از آنکه در باب ضرورت آزادی و حدود آن سخن به میان رفت این سؤال پیش می‌آید که آزادی برای چه؟

در ذکر آثار نبود آزادی در جامعه به برخی نکات اشاره شد، این بخش فقط بر این نکته تأکید می‌گردد که آزادی طریقت انحصاری دارد برای هدف رشد جامعه.

بنابراین اساس آزادی بی‌معنی «رهایی» نیست. بلکه بنا به تعریف «مثبت» آن، آزادی عبارت است از نبود موانع برای رسیدن به هدفی که در اینجا ما آن هدف را رشد و معنویت می‌دانیم. وقتی چنین شد لازم است که در بیان انتقادات به عنوان یک ضرورت، دو اصل حق مدار بودن و عادلانه بودن مورد توجه قرار گیرد، چنانچه امیرالمؤمنین علیه‌السلام بر این دو همواره تأکید می‌نمودند. برای تحقق این امر مقدماتی چند لازم است:

گفت و گو به جای مجادله

باید در خصوص ارتقاء فرهنگ گفت و گو و استدلال‌گری و نقد استدلال‌ها در جامعه تلاش گردد. چرا که یکی از ویژگی‌های بسیار مهم فرد و خانواده و جامعه رشد یافته توان "گفت و گوی" است. این توان که خود در اثر تربیت و تمرین حاصل می‌شود زمینه بسیاری دیگر از شاخص‌های توسعه انسانی را نیز فراهم می‌آورد.

گسترش عقلانیت

مرحوم شهید مطهری در این خصوص بیان می‌دارند که اولین اصل در تعلیم و تربیت اسلامی " تعلیم و پرورش " است. ایشان با تفکیک میان دو حوزه تعلیم و پرورش، نماینده اصلی نظام آموزشی را دادن قوه تجزیه و تحلیل به متعلم دارند.

ایشان در ادامه می‌فرمایند که اسلام نه تنها به علم و تعلم توصیه کرده بلکه به پرورش عقل نیز مکرر مکرر توصیه بوده و آن را عبادت دانسته و تأیید خود را از عقل خواسته است.

در مواردی صریحاً دعوت به تعقل کرده و به صراحت فرموده که بندگان واقعی خدا کسانی هستند که تا حرفی را کاملاً نشنیده و درک کرده، آنرا رد نمی‌کنند بلکه بعد از دریافت با دقت مطلب، آن را غربال و تجزیه می‌نمایند.

و در مواردی دیگر مستقیماً موضوعاتی را برای تفکر در اختیار انسان قرار داده و از او خواسته که در آنها فکر کنند و یکی از عوامل مهم اصلاح و تربیت همین عادت به تفکر است.

ایشان خصوصیات عقل از دید اسلام را چنین برمی‌شمرند:

- غربالگری و توانایی تمییز سخن راست از باطل و سخن قوی از ضعیف؛
- توانایی تجزیه کردن یک سخن و تشخیص عناصر درست و نادرست آن؛
- آینده‌نگری و آخرت‌بینی.

عقل آفاتی نیز دارد که باید از آن پیراسته شود:

— سنت‌گرایی و تقلید از گذشتگان و یا عادات اجتماعی؛

- پیروی از اکثریت؛

- ملاک قراردادن قضاوت‌های مردم.

اگر جامعه‌ای اهل تفکر و تأمل باشد و از آفات عقل نیز دور باشد توان تشخیص خواهد داشت و این یعنی اینکه جامعه به گونه‌ای تربیت شده است که بی‌آنکه مدام نیازمند بازرسی باشد، خود می‌تواند در مواجهه با پیشامدها و مسائل جدید اهل تشخیص باشد و انتخاب نمایند.

به عبارتی به جای آنکه مدام جامعه با تبلیغ‌ها و موج‌سازی‌ها داغ شود و به حرکت درآید و یا با کوچکترین یاس پراکنی‌ها سرد شود و از حرکت باز ایستد افراد جامعه به خودشان متکی می‌شوند و از درون

می جوشند و می غرند و به حرکت در می آیند و یا از حرکت باز می ایستند. در نقطه مقابل، در جامعه غریزی، احساسات حکم فرماست و هر گروهی تلاش دارند تا با تحریک احساسات افراد آنها را در راستای منافع خود به کار گیرند.

بی شک این دو ویژگی که ذکر شد ویژگی‌هایی اکتسابی‌اند و نیاز به آموزش و تمرین دارند و ساختارهای لازم جهت تحقق آن دو و در نتیجه آزادی سیاسی اجتماعی سازنده و مؤثر می‌باید ایجاد گردند. طبیعی است که سزاوارترین بخش جامعه به این امر، مراکز تعلیم و تربیت ما و خصوصا دانشگاه‌ها هستند. در کنار این آموزش‌ها می‌باید با سعه صدر اجازه داد که سخنان منتقدان بدون واژه مطرح گردد و با هر چیزی و کسی که در حدود مجاز، آزادیها را مخدوش می‌نمایند برخورد گردد.

وحدت در بیان و بنان علی علیه‌السلام

علی علیه‌السلام نخستین گرونده به پیامبر اسلام و اولین تصدیق‌کننده ایشان بود. همیشه همراه پیامبر و مصاحب ایشان بود. در راه حق، لحظه‌ای دچار شک و تردید نشد. به راه‌های آسمان عالم تر از راه‌های زمین بود و علم در سینه‌اش موج می‌زد. در جایی که قهرمانان، پایشان می‌لرزید و مجبور به عقب‌نشینی می‌شدند در کنار پیغمبر اسلام بود و جانش را سپر بلایشان می‌کرد.

این علی علیه‌السلام با اوصافی چنین بعد از رحلت رسول خدا و در ارتباط با وقایع پیش‌آمده در سقیفه چه کرد؟ سؤالی که پاسخ بدان می‌تواند راهگشای امروز عمل مسلمین باشد.

در پاسخ به این سؤال به نکاتی چند اشاره می‌گردد:

الف) علی علیه‌السلام خلافت را حق خود می‌دانستند. حدود چند ماهی بعد از سقیفه نیز تلاش کردند تا شاید بتوانند حق از دست رفته را برگردانند اما از آنجا که دیدند دیگر مردم بیعت کرده‌اند و کار تمام شده است، هیچگاه ضرر و خطری برای دستگاه حاکمه ایجاد نکردند و فرمودند:

"همانا می‌دانید که سزاوارتر از دیگران به خلافت من هستم سوگند به خدا به آنچه انجام داده‌اید گردن می‌نهم تا هنگامی که اوضاع مسلمین رو به راه باشد و از هم نپاشد، و جز من به دیگری ستم نشود و پاداش این گذشت و سکوت و فضیلت را از خدا انتظار دارم و از آن همه زر و زیوری که به دنبال آن حرکت می‌کنید، پرهیز می‌کنم."

ایشان در این جمله بیان می‌دارند تا زمانی که امور مسلمین با سلامت در جریان است و کسی جز او مورد ستم قرار نمی‌گیرد، دست روی دست خواهند گذاشت و تسلیم خواهند بود.

ب) علی علیه‌السلام در ادامه این کنار کشیدن و به غارت رفتن میراثش آنگاه که دیدند جریان «رده» زمینه‌ای برای ضربه اسلام، فراهم کرده است، وارد میدان شدند و به صورت فعال ایفای نقش کردند و به همراهی با دستگاه حکومت پرداختند. در این باره می‌فرمایند:

از مداخله در کار دست نگاه داشتم تا آنکه مشاهده نمودم گروهی از اسلام بازگشته، و مردم را به نابود کردن دین محمد، دعوت می‌کنند، ترسیدم اگر به یاری اسلام و اهلس برنخیزم رخنه‌ای در دین بینم یا شاهد نابودی آن باشم که مصیبت، بزرگ‌تر از فوت شدن حکومت بر شماست، حکومتی که متاع دوران

کوتاه زندگی است، و همچون سراب از بین می‌رود، یا همچون آبر از هم می‌پاشد. بنابراین در میان آن فتنه‌ها قیام کردم تا باطل از بین رفت و نابود شد، و دین به استواری و استحکام رسید.^{۱۱}

ج) علی‌علیه‌السلام در تمام مدت بیست و پنج ساله دوری از خلافت ظاهری، در حد امکان و در صورت نیاز به خلفا کمک کردند. خود ایشان جایگاه خود را در تمام این مدت، «وزارت» توصیف کرده و می‌فرمایند:

" رهایم کنید و غیر مرا بخواهید، زیرا ما با حادثه‌ای روبرو هستیم که آن را چهره‌ها و رنگ‌هاست، حادثه‌ای که دل‌ها بر آن استوار، و عقل‌ها بر آن پایدار نمی‌ماند. آفاق حقیقت را ابر سیاه گرفته، و راه مستقیم دگرگون و ناشناخته شده است. بدانید اگر خواسته شما را پاسخ دهم بر اساس آنچه خود می‌دانم با شما رفتار می‌کنم و به گفتار هیچ گوینده و سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای توجه نمی‌کنم. و اگر رهایم کنید مانند یکی از شما خواهم بود، و شاید شنواتر و فرمانبردارتر از شما برای کسی باشم که حکومت خود را به او می‌سپارید و من برای شما به وزارت بنشینم بهتر از قیام به امارت است."^{۱۲}

د) علی‌علیه‌السلام بعد از درگذشت خلیفه دوم، آنگاه که به عنوان یکی از اعضای شورای شش نفره دعوت شد علی رغم آنکه هرگز با هیچکدام از آنها هم ردیف نبود اما بدون آنکه قهر کند، وارد شد. هر چند به خاطر آنکه تأکید کرد من به کتاب خدا سنت پیامبر و اجتهاد خودم عمل می‌کنم و حاضر نشد یکی لحظه دروغی برای به دست آوردن قدرت بگوید از دستیابی به حکومت کنار گذاشته شد.

علی‌علیه‌السلام شیفته قدرت نبود و آنچنان معاویه بارها به قصد تخریب وجهی ایشان بیان می‌کرد هیچ‌گاه بر خلافت که یک مقام ظاهری است رشک نبرد و حسد نورزید که اگر این بود آنگاه که ابوسفیان بعد از سقیفه، پیشنهاد همکاری داد و گفت: دست خود را بگشا تا با تو بیعت کنم و به خدا سوگند، اگر بخواهی، مدینه را برایت پر از مردان جنگی و اسب خواهم کرد آن را نپذیرفت و به او فرمود: «نیازی به نصیحت تو ندارم» و یا در همین شورای شش نفره چنان گفت که ذکر آن رفت.

علی‌علیه‌السلام در نامه‌ای در پاسخ به ادعاهای معاویه در این خصوص فرمودند:

۱۱ - نهج‌البلاغه نامه‌ی ۶۲ -

۱۲ - نهج‌البلاغه، خطبه ۹۲

"هنگامی که مردم ابوبکر را به سرپرستی خویش می‌گرفتند، پدرت نزد من آمد و گفت: پس از محمد تو سزاوارترین فرد به این کار هستی و من در این زمینه رهبری مقاومت در برابر هر کس را که به مخالفت با تو پردازد بر عهده گیرم. دستت را فراز آر تا با تو بیعت کنم. و من چنان نکردم. و تو خود دانی که پدرت چنین گفت و چنین می‌خواست، و این من بودم که امتناع کردم زیرا مردم به روزگار کفر نزدیک بودند و من از ایجاد تفرقه بین مسلمانان بیم داشتم. پس پدرت بیش از تو به حق من آگاه بود و اگر تو نیز همان قدر که پدرت حقم را می‌شناخت، حق مرا بشناسی راه درست را یافته‌ای و اگر چنین نکنی خداوند مرا از تو بی‌نیازی دهد".^{۱۳}

ه : علی‌علیه‌السلام هرگاه در مواجهه با سؤال در خصوص وقایع بعد از رحلت پیامبر اکرم قرار می‌گرفت به بسط و شرح آن زیاد نمی‌پرداخت و فقط گذرا به بیان استدلال خویش می‌پرداخت. به عنوان نمونه، آنگاه که علی‌علیه‌السلام بر بالای منبر سخن می‌گفتند یکی از مردان بنی‌اسد از ایشان پرسید: چرا مردم، شما را از خلافت باز داشتند، در حالی که شما بدان سزاوارتر بودید؟

امام با بیان این نکته که پرسش مذکور ناسنجیده است فرمود: «ای برادر بنی‌اسدی تو مردی پریشان و مضطربی که نابجا پرسش میکنی، لیکن تو را حق خویشاوندی است، و حقی که در پرسیدن داری و بی‌گمان طالب دانستن. پس بدان که: آن ظلم و خودکامگی که نسبت به خلافت بر ما تحمیل شد، در حالی که ما را نسب برتر و پیوند خویشاوندی با رسول خدا استوارتر بود، جز خودخواهی و انحصارطلبی چیز دیگری نبود که: گروهی بخیلانه به کرسی خلافت چسبیدند، و گروهی سخاوتمندانه از آن دست کشیدند». آنگاه حضرت فرمودند که داور خداست، و بازگشت همه ما به روز قیامت است.^{۱۴}

علی‌علیه‌السلام در پاسخ به نامه معاویه که در آن بیان کرده بود شیخین افضل از علی‌علیه‌السلام بوده‌اند بدون آنکه وارد در این بحث شود با بیانی عتاب‌آلود به معاویه می‌فرماید: «پنداشتی که برترین انسان‌ها در اسلام فلان فرد، و فلان شخص است چیزی را یاد آورده‌ای که اگر اثبات شود هیچ ارتباطی به تو ندارد، و اگر دروغ هم باشد به تو مربوط نمی‌شود، تو را با انسان‌های برتر و غیر برتر، سیاستمدار و غیر سیاستمدار

۱۳ - وقعه‌الصفین، صص ۱۲۳ - ۱۲۵

۱۴ - نهج‌البلاغه، خطبه ۱۶۲

چه کار است، اسیران آزاد شده و فرزندانشان را چه رسد به تشخیص امتیازات میان مهاجران نخستین، و ترتیب درجات، و شناسایی منزلت و مقام آنان، خود را در چیزی قرار می‌دهی که از آن بیگانه ای . « ۱۵

و در بخش دیگری از نامه می‌فرمایند: « (به هر تقدیر) نمی‌دانم آیا صحابه در این مورد که حق مرا گرفته‌اند (خطایی نکرده‌اند) از این عیب منزّه و سالمند؟ یا انصار ستم کرده‌اند؟ [بلکه] فقط این را دانستم و دیدم آن چه سلب شده همان حق من است، و آن را به خدا واگذاشتم که از ایشان درگذرد^{۱۶} چنانچه گفته شد علی‌علیه‌السلام علی رغم تأکید بر حقانیت و اولویت خود در حکومت و نقد آنچه صورت گرفته بود اما هیچگاه مسائل پیش آمده بعد از پیامبر اسلام را مایه تفرق نساختند.

علی‌علیه‌السلام در عین بیان استدلال و بحث عالمانه تا آنجا که به تفرقه و اختلاف نینجامد، داوری در مورد گذشته را به خدای تعالی و روز جزا واگذاشتند و هیچگاه زبان به طعن و سبّ و لعن نگشودند و بلکه فراتر از آن همواره در حد امکان مساعدت کردند و از آن چه شایسته بود تمجید کردند و آن چه را که ناشایست بود تذکر دادند و به تعبیر خویش، در مقام وزارت، نقشی فعال ایفاء نمودند.

ایشان همواره تأکید داشتند که باید اکنون را دید و بر دشمنان حقیقی اسلام توجه داشت و از این رو در پاسخ به پرسش مرد اسدی که درباره‌ی سقیفه پرسیده بود فرمودند: بیا و داستان پسر ابوسفیان را به یاد آور...».